

تیمور باین موضوع توجه کامل داشت. تیمور که هنگامی اسامی هزار نفر اتباع خود را ثبت کرده بود اکنون برای هزاران سپاهی و حتی فرزندان آنان دفترها مرتب ساخته بود و هر یک از آنان که کار مهمی انجام میداد در پرونده اش ثبت میشد.

سربازلایق ورشید فرمانده ده نفر میگشت و فرمانده جوخه بدرجه بالاتر ارتقاء می یافت. بافسران و سربازان رشید جایزه هایی مانند کمر بند و یا نیم تنه قلاب دوزی یخه دار و یا اسب و یا شمشیر داده میشد. فرماندهان هنگ پرچم و طبیل عطا میگشت و امیران عالی رتبه و مارشال ها پرچم و پرچم شیردار و طبیل میگرفتند. این امیران می توانستند صد اسب برای خود نگاهدارند.

اگر این امیران بفتح بزرگی نایل میشدند جایزه های تقدی و مادی هم میگرفتند. مثلاً حکومت یک شهر با درآمد آن و گاه هم حکومت یک ایالت تیول آنان میشد. گرچه امیران عالی رتبه غالباً از خاندان سلطنتی بودند ولی بطور کلی ارتقاء رتبه فقط در اثر ابراز لیاقت عملی میگشت. جا کوبارلاس پیریکسی از چند بهادری بود که پس از گذرانیدن مخاطرات فراوان زنده ماند و با جاه و جلال بسیار متقاعد شد. و تیمور بوی لقب امیر الامرائی داد و حکومت بلخ هم خرج کیسه وی بود. تیمور از کسانی که در مواقع بحرانی عقب می نشستند و یا برای شکست خود عذر می تراشیدند و یا بطریق دیگر از جلو رفتن باز می ماندند فوق العاده متفر بود. و از مردم نادان میگریخت و می گفت: «دوست نادان بدتر از دشمن دانا می باشد.» یک مورخ عرب تیمور را چنین مینگارد:

«فاتح بزرگ بلندبالا بود. سر بزرگ و پیشانی بلند داشت. جرئت و قوه و بشیه بدنی وی فوق العاده بشمار می آمد. طبیعت باو چیزهای خوبی داده بود. پوستی و چهره ای با نشاط داشت. دست و پاهایش درشت و ستبر بود. شانه های پهن و انگشتان محکمی داشت. ریش دراز و دستش سخت بود. از پای راست می لنگید و صدایش گیرا بود.

در سن کهولت مانند سگ سخت و داری همین نشاط و نیروی جسمی و روحی بود. از شوخی و دروغ بدش می آمد. راست را میپسندید.

اگرچه بر ضد خودش بود - از بدبختی نمی هراسید و در موقع کامرانی مغرور نمیشد .

مهروی با این دو کلمه فارسی نقش شده بود « راستی رستی » یعنی نیرو در درستی است تیمور این دو کلمه را شعار خود می دانست . کم حرف میزد از کشتار و غارت و تعرض بناموس زنان سخن نمیگفت ، سربازان دلیر را دوست داشت .

موی تیمور در جوانی سفید شد . سایر مسوورخان او را گندم گون نوشته اند ولی همان رنگ تیره وی در نظر عرب سفید بوده است . ابن عربشاه که تیمور او را باسیری گرفته بود و طبعاً از تیمور بدش می آید عیناً مانند آنورخ عرب تیمور را توصیف کرده است .

عده معدودی از دلیران و سلاحتوران تیمور بطور غیرمنتظره پیشرفت کردند که از آن جمله یکی هم آغ بوغا یعنی قهرمان سفید می باشد . این بهلوان نیرومند دلیر سپری آهنین و تیرو کمانی با اندازه پنج قدم با خود حمل میکرد . فرمانده ده نفر و مالک یک اسب بود . آغ بوغا یک شاخ قوچ پراز شیرمادیان مغلوط با عرق را لاجرعه سرمیکشید و برای این کار شهرت بسیار یافته بود .

در این لشکر کشی تیمور با عجله بطرف جنوب ایران می تاخت . چون امیران آل مظفر که از طرف تیمور بعکومت شهرهای مختلف تعیین شده بودند پایکدیگر مجدد جنگ و ستیز داشتند . شاه منصور از میان آنان پیروز درآمده بر اصفهان و شیراز حکومت می کرد . او گرچه به خدمت تیمور نیامده و تسلیم نشده بود معذک خود را سرخاندان آل مظفر میدانست . و زین العابدین بدبخت که از شاهزادگان آل مظفر بود به دست منصور اسیر و کور شده بود .

تیمور که بزم فرو نشانیدن آتش شورش و جنگ داخلی بسمت جنوب ایران میشتافت برای بر هم ریختن لانه حشاشین در میان راه توقف

کرد. (۱) حشاشین دو قسمت های کوهستانی ایران لانه کرده بودند و از نیروی حشیش جرئت گرفته برای همه چاقو میکشیدند به قسمی که فرمانروایان شرق نزدیک از بیم کارد آنان راحت نداشتند. در آنموقع سه هنگ با تیمور بود که یکی از آن دوهنگ را پسرش شاهرخ و دو هنگ بقیه را دو نواده تیمور که از خان زاده بدنیا آمده بودند اداره می کردند.

همینکه تیمور نزدیک شد شاه منصور نمی از سپاهیان خود راحت نظر یکی از سرداران بقلمه سپید برد. قلمه سپید دژ مسیحکی بود که از زمان دستم پهلوان تا آنروز کسی نمیتوانست بر آن دست بیابد. زین العابدین کور نیز در آن جا زندانی بود. به هر حال تیمور عازم قلمه سپید شد.

قلمه سپید بر فراز قله کوهی قرار داشت و مووخان در باره آن چنین می نویسد:

«ایرانیان تمام امید و اعتماد خود را در این قلمه میدیدند زیرا این قلمه در قله صخره سنگی بود و فقط یک راه باریک داشت. قلمه روی زمین مسطحی بمساحت یک فرسخ در یک فرسخ بالای صخره ای بنا شده بود. همه نوع درختان میوه و زمیز، برای سبزی کاری و غیره و چشمه و آب در آن قلمه یافت می شد. انواع حیوانات و پرندگان در آنجا گرد آورده بودند.

شاهزادگان برای عیاشی خود خانه هایی در آن قلمه ساخته بودند و بنای آن عمارات طوری بود که حریق و سبیل در آن راه نمی برد. نقب زدن و یا کوبیدن آن عمارات و قلمه با موج جنگی (نوعی منجنیق) امکان نداشت. زیرا برای بالا بردن منجنیق و قوج جنگی در آن هیچ پادشاهی تا آن زمان ب فکر محاصره آن قلمه نیتاده بود زیرا به آن

۱ - حشاشین بیروان اسماعیل (اسماعیلیه) فرنگیانی که در حدک های صلیبی شرکت نمودند صدها بسیار زدند و کشته آمدند. هر حشاشین است که فرنگیان به آنان لقب داده اند. مارکوپولوو چهارگردد مشهور از قلمه سپید گذشته و مرشد آنانرا شیخ الجبل (بیرکوه) مینامد. در آنموقع تیمور بصحیح ساختن قبایل کرد و عرب نیز سرگرم بود مؤلف

قله مرتفع دسترسی محال مینمود و قوج جنگی از آنرا بالا نمی رفت .
صخره سخت قله با هیچ چیز شکافته نمیشد . ویگانه راه آنرا طوری
ساخته بودند که سه مرد از بالای قله با هزار مرد برابری میکرد .

ایرانیان با استحکام طبیعی قله قانع نشده راه آنرا با سنگ و
ساروج برگردانده بودند . زمین حاصلخیز داخل قله بقدر کفایت محصول
میداد و گله و رومه و پرندگان موجودی کفاف خوراک سکنه قله را تامین
مینمود و هیچ قوه‌ای جز مرکب طبیعی بر سکنه قله مسلط نیگشت .

اما تیمور همانروزی که سپاهیان خود را در زیر قله دید به قله
حمله برد . اردوی تیمور در قله مقابل قله فرود آمدند و از آنجا به
دامنه قله‌ای که قله در بالای آن بود سر از زیر گشتند . سپس پیاده شده
و مانند مورچه با پنطرف و آنطرف رو آوردند و به نقاط ضعف توجه
کرده بکوته‌ترین برج واقع در برگردان راه حمله ور گشتند .

امیر میتوانست از بالای قله مقابل بکلاه خود های متحرك مردان
خویش نظر بیندازد که از آن بالا بسیار ریز بنظر می‌آمد و تیر های براق
از قله بطرف آنان پرتاب میگشت . در همان هنگام گرما بشدت دره و
کوه را می تافت و صدای طبل مثل صاعقه از کنار تیمور با آسمان میرسید .
دو زمین آواز دل خراش تا تار نیز بگوش میرسید . اینها در زیر سنگ
باران و تیر باران سکنه قله خود را به سنگ های زیر پا آویزان می
کردند و بی اختیار نعره میزدند

تا شب هنگام کار بجائی نرسید . و هیچ گونه راهی پیدا نشد .
افسران از مشاهده اجساد سربازانی که در زیر برج افتاده بودند بسیار
متاثر گشتند . تمام شب سپاهیان تیمور در موضع خود باقی ماندند و یا
بهرتر بگوئیم مثل مرغ روی تیکه های سنگ نشستند .

صبحگاهان حمله مجدد شروع شد و کلنک میان سپاهیان تقسیم
گشت و همگی مشغول کلنک زدن شدند تا آنجا که بعضی از بالا بمیان
دره افتادند . با این همه دهل های تیمور آنرا به حمله و هجوم فرمان
می داد .

« خداوند ما تیمور پیروز است »

در قله صخره با ارتفاع دو یست قدم بالای سر سپاهیان و در گوشه‌ای
دور از تیر باران آق بوقا ایستاده بود . او از شکاف ها و صخره ها بطور

عجیبی خود را بآن محل رسانیده بود و کسی هم از آن کار خبر نداشت چه که هم ایرانیان و هم تاتار آنسکان را غیر قابل عبور میدانستند. ولی آق بوغا با کمان و سیراز آن راه گذشت و بآن محل رسید.

آق بوغا سپر خود را مقابل صخره در جلو گذارد و چنان از کمان خویش استفاده کرد که تمام ایرانیان نزدیک را راند. در پیش چشم آق بوغا شاهرخ سردان خویش ملحق شده فرمان حمله داد تا اهل قلعه را بطرف خود متوجه سازد و فرصتی پیدا شود که سپاهیان آنطرف خود را باق بوغا برسانند.

این سپاهیان همینکه به آق بوغا ملحق شدند ایرانیان پا به فرار گزارده‌ند و آق بوغا با شمشیر آنها را تعقیب می کرد همینکه سپاهیان در افق دیده آمدند پرچم‌های شاهرخ زیر برجها برافراشته شد و از ته دره غرش کوس بگوش میرسید چه که پایان کار پیش چشم بود.

ایرانیان برج را رها کرده بالا رفتند تا در قلعه سنگر بگیرند و ناگهان سپاهیان تاتار بر خوردند که قبلا از قلعه بالا رفته بودند. تاتار ایرانیانرا دستگیر ساخته بکسی یکی از قلعه بزیر افکندند. افسر شاه شاه منصور آخرین آنها بود که مثل يك بسته بی جان پارچه روی صخره در پایین دره بنظر می‌آمد. سپس قلعه سقوط کرد.

همینکه جنگ پایان یافت تیمور دنبال آق بوغا فرستاد و او را به حضور خواست. بوی پول نقره پارچه‌های فلا بدوزی ابریشمی چادر و کنیزان ماهروی و چند اسب و شتر داده شد. آق بوغا که از خدمت تیمور با آنها هدایا باز میگشت سراز پانسی شناخت و نظری بجایزه‌های خود افکنده مست نشاط بود. و همین که هسکاران به وی مبارکباد گفتند در پاسخ آنها گفت:

« خدا گواه است که دیروز فقط يك اسب داشته و امروز این همه

دنبال من است »

تیمور باق بوغا ارتقاء رتبه هم داد و او را فرم سنده قسمت مؤخر هنگ سلطان محمود تعیین کرد. آق بوغا بقیه عمر را بجلال و عظمت برگذار کرد. از آنروز بی‌منه آق بوغا هیچگاه بمعنی که تیمور در آنجا بود پشت نی‌کرد. هنگام خواب پهای خود را بصرف چادر امیر دراز مینمود. موقع مرگ وصیت کرد او را طوری خاک کنند که پاهایش به

طرف جایگاه خداوندش (تیمور) باشد .
 موقعی که تیمور در تعقیب آل مظفر بود بوی گفتند که شاه منصور
 گریخته است . تیمور جناح راست و چپ سپاهیان خود را تحت فرمان دو
 نواده خود محمود سلطان و پیرمحمد قرارداد و خودش با سی هزار سپاهی
 دلیر بطرف شیراز حرکت کرد . شاهرخ مثل همیشه با وی بود . تیمور
 و همراهانش هینکه سه چهارهزار سوار ایرانی را در باغهای بیرون ده
 دیدند بشگفت در آمدند . این سواران زره های (سینه پوش) چرمی و
 آهنین در برداشتند و اسب های آنان با زین و برک جل ابریشمی
 مستور بودند .

جریان قضیه چنان بود که هنگام فرار منصور و سپاهیان بطرف
 شیراز وی در آن دهکده توقف کرده از دهاتیان جویا شد که شیراز بها
 در باره اوچه میگویند . دهاتیان بوی چنین پاسخ دادند : « به خدا
 سو کند شیرازیان میگویند وای بر کسانی که ترکش های سنگین و سپر
 های آهنین خود را برداشته مانند بز از جلوی گرگان می گریزند و
 کسان خود را بچنک گرگان میاندازند . »

شاه منصور از این سرزنش بخشم آمده عنان برگردانید و با
 مردان خویش در کنار جاده بانتظار تیمور ایستاد . وهینکه تیمور نزدیک
 شد منصور سپاهیان خود را برضد وی تهییج کرد . عده ای از آنان گریخته
 فقط دوهزار مردکاری با اوباقی ماندند و چنان مردانه جنگیدند که قسمت
 مؤخر سپاهیان تیمور را درهم شکستند . شاه منصور باین پیروزی قانع
 شده رو به پرچم تیمور حمله آورد .

امیر با همراهان کسی کنار کشید تا نتیجه این حمله ناگهانی را
 مشاهده کند ولی منصور به تعقیب وی شتافت . افسران تاتار مانند حلقه
 زنجیر دور تیمور را گرفته و در ضمن بدفاع از حملات ایرانیان برخاستند
 تیمور دست خود را بعقب برد با نیزه را از نیزه دار بگیرد . ولی
 نیزه دار که همیشه پشت سر تیمور دیده میشد آنوقت محصور مانده و سر
 جای خود نبود و نیزه را هم با خود داشت . شاه منصور به تیمور مهلت
 شمشیر کشیدن نداده بروی حمله آورد .

شاهزاده ایرانی دوبار با شمشیر فاتح تاتار حمله آورد . تیمور
 سرخود را عقب برد و لبه شمشیر بکلاه خود فولادین وی خمورده بدون

صدمه و آزار بزره تیمور رسید . تیمور بی حرکت پشت زین قرار داشت تا اینکه یکی از سواران خاصه سپری بالای سر تیمور نگاهداشت و سوار دیگری پیش آمده میان تیمور و منصور دلیر فاصله شد . منصور برای نجات خود برگشت ولی سواران شاهرخ او را گرفتند و شاهرخ سر بریده شاهزاده ایرانی را روی پای تیمور افکند. (۱)

باین قسم مقاومت ایران و حکومت آل مظفر پایان یافت . تیمور فرمان داد بقایای خاندان مظفر را دستگیر سازند و بعداً همه آنها را کشتند .

فقط زین العابدین و علی که اوهم مانند زین العابدین بدست خویشان خود کور شده بود زنده ماندند و تیمور آنها را بسرقند فرستاده به هر کدام ملک و خانه و زمین بخشید . تیمور عده بسیاری هنرپیشه و صنعتگر و استادکار و اشخاص دانشمند را از شیراز و اصفهان برای تزئین دستگاه و دربار خویش بسرقند کوچ داد .

۱ - همیشه شاهرخ سر منصور آخرین فرمانروای آل مظفر را پیش پای تیمور افکند این شعر را برای پدر خوانند

سر دشمنان تو استغفر الله	که خود دشمنان تو را سر باشد
نثار هم مرگیت بادا گرچه	ناری از این کم بهاتر نباشد

فصل بیست و دوم

سلطان احمد بغدادی

این مسئله محقق بود که اتحادیه ای بر ضد تانار باید منعقد شود. تیمور غالباً از شرق بیرون می‌آمد از صحراها می‌گذشت و مانند باد سیاه و طوفان هولناک بر شهرها می‌ناخت و آنرا لغت و برهنه می ساخت. واقعاً هجوم تیمور مانند طوفان بی خبر و بی سابقه بود سغیران با عجله میان پادشاهان مغرب در آمد و شد بودند. امپراتور ترکان در خارج اروپا تا آن موقع جنبه بیطرفی داشت اما پادشاه مصر - فرمانروای سوریه دمشق و اورشلیم و سلطان بغداد با یکدیگر مذاکره داشتند که در برابر تیمور مقاومت کنند. مره یوسف که نرکمانهایش از تیمور زحمت بسیار دیده بودند بیش از دیگران برای الحاق به آن اتحادیه مشتاق بود.

بغداد سر راه پیترفت تانار واقع می شد. گرچه بغداد آن روز بغداد زمان هرون الرشید و دوره برمکیان و قلب عالم اسلام نبود بغداد آن ایام بی حس ولی وسیع و بزرگ در دو طرف رود دجله خود سائی داشت. وعده ای بازرگان متمول و زوار در آن شهر گرد می آمدند. ابن جبیر (۱) میگوید آثار مندرس گذشتگان و سایه سالهای قبل در بغداد دیده می‌شد و عیناً مثل زنی بود که دوره جوانی را از دست داده

۱- ابن جبیر ابوالحسین محمد بن احمد بن جبیر از علمای نامی علوم جغرافی و تاریخ و از سیاحان مشهور قرن هفتم اسلامی از اعراب اندلس (اسپانی) میباشد در شهر غرناطه متولد شده و در آنجا به تحصیل علوم پرداخته سپس دوره مسافرت و سیاحت خود را شروع کرده از اسپانی مصر و فلسطین و حجاز و سوریه و عراق آمده و پس از سه سال سیر و سیاحت از راه سبیل (جوب اتالی) به اسپانی برگشته است

رحله یعنی سفرنامه ابن جبیر بزبان های انگلیسی - فرانسه و آلمانی

ترجمه و انتشار یافته است مترجم

است . بغداد مانند پیرزنی در آینه حجله مینگریست تا مگر زیبایی گم شده خود را بیابد .

سلطان بغداد احمد جلایر حویشن را امیرمؤمنان بیخواند و هنوز هم جامه سیاه قریش (۱) در مسجد بزرگ بغداد دیده میشود . با این همه مالك حقیقی بغداد مهالیک یعنی پادشاهان مصر بودند . احمد با بدگمانی و خشم و بیاداد روزگاری میگذرانید . وی از خزانه های جواهر خود می ترسید و بیش از آن از غلامان نگاهبان خود بیم داشت . و با همان حال ترس بطرف شرق نظر داشت و هنگامی که گرد باد صحرا گرد و غبار بر پا میساخت و آمدن تیمور را خبر میداد بیم احمد فزونی میگرفت .

وی مفتی اعظم را با هدایایی که میسوانست فراهم کرد به خدمت فاتح لنگ روانه کرد . و عین همان هدایا را برای قرا یوسف که در موقع لزوم هم پیمان وی میشد ارسال داشت . یک روایت تیمور مفتی را با پاسخ مؤدب برگردانید و بروایت دیگر سرشاه منصور را برای او فرستاد ممکن است یکی از این دو سخن باشد . تیمور هدایای احمد را به خواست او تسلیم شدن شهر بغداد را تقاضا داشت او میخواست که نامش در حظه خوانده شود و روی سکه ها ضرب بخورد .

احمد در ضمن برای تأمین امنیت دست بکار گشت و در ترکمانان و فرمانروایان دمشق عقد انعقاد بست و دسته ای مردچاکت سوار با اسبان تندرو تهیه دید که در موقع گریز و برداشتن سواران او و خانواده اش همراه باشند . و در مرزهای خود که هشتاد میل مسافت بود مامورینی با کبوتران قاصد گذاشت که ردیف شدن تیمور را فوری وی خبر دهند

ظاهرا جاسوسان تیمور تدارکات حمید را و خبر دادند در هر حال تیمور تصمیم گرفت بغداد را بگیرد . بدو بیست و شش سوار نقیصه تسخیر و تصرف اراضی ترکمانان رو به نمود سپس خود حرکت کرد

۱- شعار بی عباس نامه سیه بوده و پیش از آنکه به سوی بغداد حرکت برسد برای تعریک مردم بر صندلی میه تمام سواران خود را در هشتاد که بدست امویان کشته شده بود - حاده شده تر میکرد - و پس از رسیدن به خلافت بر سیاه پوش میداد و مقصود مؤلف از حاده سیاه پوش شدن سواران عباسیان است مترجم

وچنان وا نمود که قصد دارد در آن لشکر کشی شرکت نماید .
 اما بجای اینکه سپاهیان سابق ملحق شود شاهراه را ترك گفته
 یا شتاب تمام از تپه ها و سایر ارتفاعات عبور نمود . شبانه تیمور در
 کجاوه نشست و مردانش مشعل بدست بطور قطار از بیراهه گذشتند . آن
 گاه تیمور سواران را عقب نهاده با عده ای از مردان زبده و اسب های
 تازه نفس به پیش رواندند .

مأمورین احمد از ده های دوردست که گرد و غبار را دیدند فوری
 کبوتران قاصد را پرواز دادند یعنی که تیمور نزدیک شد . تاتار که بده
 رسیدند از دهاتیان پرسیدند آیا خبر ورود آنان به بغداد داده شده است
 دهانیان از ترس اعتراف کردند و تیمور به آنان امر کرد پیام دیگری
 باین مضمون بفرستید .

« سوارانی که ما دیدیم ترکمنهایی هستند که از بیم تاتار
 گریخته اند . »

مجدد کبوتران قاصد رها شدند و تیمور چند ساعتی استراحت کرد
 سپس چند صد مرد دلیر با اسبهای رونده بر گزید و هشتاد و یک میل
 راه را در میان دشت طی کرده ناگهان بحوالی بغداد رسید .

سلطان احمد بحض رسیدن پیام نخستین آماده فرار شده بود و
 خزانه و همراهانرا با آنطرف رود روانه کرده سپاهیانرا مسلح ساخته بود
 پیام دوم کاملاً ویرا فریب نداده بود احمد تا نزدیک شدن تیمور در بغداد
 ماند . وهیمنکه از آمدن تیمور اطمینان یافت از دجله عبور کرد و پل
 قایقی را شکست .

سپاهیان تیمور وارد کاخ هائی شدند که زمانی مقر خلفاء بود . و
 چون نشان احمد را آنطرف رود دیدند با اسب بآب زدند .

چند ساعتی بود که احمد از آنطرف دجله رو بصحرای سوریه می
 تاخت . سپاهیان تاتار بساط مجلل جشنی را که شب پیش احمد در روی
 آب برپا داشته بود بدست آورده نزد تیمور فرستادند و نام آن بساط
 خورشید بود . دو روز و یک شب سپاهیان تاتار بدنبال احمد تاختنه تا
 آنکه سرانجام به نی زارهای کنار فرات رسیدند .

در آنجا قایق هائی بدست آورده خودشان در قایق واسب هایشان

شناکنان از فرات عبور کردند. ظاهراً در آن مکان عده‌ای اسیر بدست آنها افتاد چه که لوازم شخصی احمد و قسمت مهمی از گنجینه‌های وی بتصرف تاتار درآمد هم چنین اسبان بی صاحبی که در آنجا چرا میکردند از آن تاتار شد. سپاهیان تیمور تمام ده‌ها را گشتند و اسبان تازه‌ای پیدا نکردند. ناچار آتانی که اسب خوب نداشتند عقب ماندند تا آنجا که بیش از چهل پنجاه سوار برای تعقیب احمد باقی نماند و اینان همه امیر و سردار بودند. اینها به تیمور وعده داده بودند که احمد را می‌آورند لذا تاخت و تاز خود را در تپه‌های گلی صحرای خشک ادامه دادند سلطان احمد بیش از صد سوار برای محافظت و مراقبت راه مأمور کرده بود و اینان افسران تاتار را محاصره کردند. لذا تیراندازان تاتار آنها را عقب زده پیش رفتند.

برای مرتبه دوم سواران احمد حمله آوردند و تاتار پیاده شده از پشت اسبان با آنها تیرانداختند و آتانا را به عقب برگرداندند. پس از این واقعه اثری از فراریان پدید نبود و امیران از تشنگی رنج میبردند و چون اسب‌های آنان فرسوده شده بود ناچار بدیستی دنبال آب برگردند.

احمد زنده بدمشق رسید ولی زنان و پسرانش اسیر گشته بخدمت تیمور اعزام گشتند. بغداد باجی پرداخته مطیع تیمور شد. حاکی از طرف تیمور برای بغداد معین شد و مهاجمین بهمان سرعتی که آمده بودند بیرون رفتند. و بیش از آنکه شهر را تخلیه کنند شرابه‌ی موجود در بغداد را بدجله ریختند. تیمور برای تزیین و آبادی سرفرنگه عده معمار و ستاره شناس از بغداد با خود برد.

سلطان احمد که مرد ادیبی بود راجع به بدبختی خود این اشعار را گفت:

مردم گویند بو لنگ هستی در جنگ

اما نه بسم من به گریز - من لنگ

طوفان حمله بسور تقریباً بر طرف شد و سلطان احمد را بی همه چیز باقی گزارد. خداوندگر مصر در قاهره از سندن احمد پندیر نی کرد و بوی زنان و کنیزان تازه ای بخشید. در موقع زدن تاتار فرستادگانی بقاهره آمده چنین گفته:

« در زمان چنگیزخان پدران ما با پدران شما جنگیدند . سپس پیمان صلح میان آنان بسته شد . آنگاه ایران گرفتار سوء اداره و جنگ های داخلی شد . خداوندگار ما در ایران صلح و آسایش برقرار ساخت و تا مرز های شما پیش آمد . اینک نمایندگان فرستاده که باب تجارت باز شود و بازرگانان طرفین با سودگی آمد و شد کنند والحمد لله رب العالمین و سلطان السلاطین » پادشاه مصر چنین بنظرش رسید که این سفیران را بکشد . پس از تصرف بغداد تیمور به غرب نزدیک شده بود و سپاهیان مالیک مصر به جنب و جوش افتادند . و اتفاقاً يك تمفق مهم و غیرمنتظری برای آنان سر رسید .

يك دسته از سپاهیان تاتار در امور آسیای صغیر مداخلاتی میگردند و در نتیجه تیمور را نسبت به بایزید پادشاه ترك خشمناك میساخت . این بود که اتحادیه تکمیل گشت و چنین تصور میرفت که پیشرفت تیمور بطرف غرب پایان یافته است . سلاطین مصر و ترکیه با همراه داشتن سپاهیان ترکمن و عرب های شامی پیش خود فکرمی کردند که بدون مانع تاغرات و کرانه دریای خزر پیش میروند (۱)

مالیک مصر به بغداد آمده آن شهر را گرفتند و سلطان احمد پناهنده خود را نیز همراه آوردند . و او را بعنوان حاکم دست نشانده مصر به کاخ سابق جا دادند . همینکه مالیک از بغداد رفتند و ترکان موصل نیز اعتراضی نکردند احمد بخیال خویشتن باقی ماند . لذا جاسوسانی به سمرقند فرستاد و آنان با خبرهای عجیب و غریب باز آمدند . آن ها گفتند :

« ما آنچه را که باید به بینیم دیدیم . سمرقند سمرقند اولی نیست

۱ - این درست در سالی بود که میران شاه در اثر استعمال ادویه مخدره بوسوسه افتاده ایالات تاتار نشین نواحی جنوب کرانه خزر را دچار وحشت و صدمات می نمود و تیمور در ابتداء برای جلوگیری از آخرین حملات توکثامیش در شمال مشغول لشکر کشی بود و پس از آن بطرف هند عزیمت نمود اگر بخواهیم لشکر کشی های تیمور را از روی نوشته وقایع نگاران تطبیق کنیم باید يك کتاب راه نما و يك نقشه دائم التفسیر همراه برداریم . ولی تا بحال هر یکی از مراحل بطور جداگانه در این کتاب مورد بحث واقع شده است مؤلف

سرفند گنبد های کاشی کاری و کاخها و حیاط های مرمر دارد و جایی که سابق شتر میچرانند حالا کاخ و عمارت شده است . ما بچشم خود تیمور را در کاخ (سرای) او دیدیم . وی از ساختمانهای معماران و بنایان خوشش نیامد و دستور داد تمام آنرا خراب کنند . و در مدت بیست روز هر روز خودش سواره برای سرکشی آمد . خدا گمراه است آنچه می گوئیم عین واقع میباشد . در مدت بیست روز عمارت تمام شد و آخرین سنگ بنا و گنبد سر جای نخود قرار گرفت . ایسوان بیست و چهار نيزه ارتفاع دارد و پنجاه مرد میتواند بعرض آن بایستند .

سلطان احمد پرسید دیگر چه ؟

آنها گفتند : « تیمور با ائمه اهل سنت و علویان می نشیند و صحبت می دارد .

چه می گوید ؟ چه میکند ؟

« بغداد و تمام صحابه سو کند تیمور بطرف هند رفته است استدعا آنکه بعرايض ما توجه کنید » با آنکه احمد میدانست تیمور بیش از هزار میل از او دور است معذک ناراحت بود . وی آن قرار دیوانه وار خود را در صحراهای خشک سوریه از باد نمی برد و هنوز امیران تاتار را پشت سر خود میدید . وی از وزبران خود کم کم بدگمان گشت و بیشتر آنها را کشت . و خودش بقسمت های داخلی اندرون (حرم سرا) پنهانده شد و دست از چرخ ها و مالیک و سیاهان را با شمشیر آخته به محافظت خود گماشت .

از روی ابوان و از پشت پرده ها و پنجره های مرمر حرم سرا مردمی را که از بالای بل قی میگذشتند تماشا می کرد و مراقب حرکات آنان میشد . و بطور محرمانه هشت اسب پهنه ای از شخص مورد اعتماد خویش در آنطرف دجله نگاهداشته بود . سپس احمد اعلا داشت که کسی را بحضور نمی پذیرد . هیچ یث از بدگمان نمیتوانستند باتفاق او وارد شوند و خودش از این پناه گاه پنهان می گریخت و از تمام مراقبان خود بدگمان بود .

وسومه و نرس احمد تاجا رسید که خوراک و رزق یث سینی گذارده و تا درسرای میآوردند و میرفتند . و همینکه بیتخدمت حاضر

خوراك ميرفت احمد در را میگشود و غذا را بر میداشت .

شب ها برای آزمایش لباسهای ضخیم می پوشید و از جسر مسی گذشت و آنطرف دجله سروقت اسبان و مراقبان خویش میرفت . همان اوقات مأمورین خاص او نامه ای را که بخط زیبای فارسی نوشته شده بود بدست احمد دادند . این نامه پاسخ دعوتنامه ای بود که چندی پیش احمد از شاعر جاویدان یعنی حافظ بعمل آورده و او را برای دیدار خویش خواسته بود . حافظ در پاسخ احمد چنین سروده بود :

احمد الله على معدلة السلطان	احمد شيخ اويس حسن ايلكاني
خان بن خان و شهنشاه و شهنشاه نژاد	آنكه مبرييدا گرجان جهانش خوانی
بشكن كا كل تركانه كه در طالع تست	بخشش و كوشش خاقاني و چنگيز خاني
يكسال گذشت و احمد خود را بی خطر احساس میکرد ولی ناگهان	
گوشه نشینی بی سرو صدای وی با کوس و دهل تیموری درهم شکست .	

بخش سوم

فصل بیست و سوم

محرورسه سمرقند

مدت دهسال آرامش سمرقند را هیچ جنگ و قال مقالی بر هم نزد در ظرف آن دهسال با اراده تیمورکازهای مهمی در سمرقند انجام یافت. تیمور سمرقند را با خشت و آجر و چوب تعویل گرفت و از آن رم آسیا ساخت. و آنچه را که بنظر تیمور در سایر شهرها زیبا آمده بود عیناً در سمرقند هم ایجاد شد. او با آوردن اسیران بسمرقند جمعیت آن شهر را افزایش داد و عده‌ای عالم و فیلسوف را از مسالك شکست خورده بسمرقند کوچانید تیمور هر کشوری را که میگشود بیادگار آن فتح یک عمارت عمومی در سمرقند بنا میکرد. و در نتیجه برای محققان و اهل علم مدارس و کتابخانه هائی فراهم آمد و مراکز مهمی مخصوص صنعت و تجارت در سمرقند احداث شد. حتی در سمرقند مؤسسه ای برای رام ساختن و تربیت حیوانات عجیب و غریب و پرندگان دابر شد و رصدخانه احداث گردید.

سمرقند خواب و خیال تیمور بود. تیمور در هر لشکرکشی بیش از هر چیز بملکر آن بود که موادی برای تزیین سمرقند تهیه کند و هر قدر هم لشکرکشی او را متنوع میداشت آن فکر از سرش بیرون نمی رفت. تیمور از هرات کاشی های براق درخشان از بغداد نقره کاری های مثبت از ختن سنک یشم از بریز مرمر سفید بسمرقند می آورد و آن شهر را زینت میداد. هیچ کس نمیدانست سمرقند بچه صورتی در می آید زیرا جز تیمور هیچ کس در نقشه کشی و طراحی شهر سمرقند جدید دست نداشت. همانطور که يك مرد پیر عاشق و شیفته بت زن زیبایی جوانی می گردد

تیمور هم بهمان اندازه مجذوب و دل‌باخته سمرقند بود. تیمور هند را از آنرو غارت میکرد که سمرقند را آباد سازد. خلاصه این که نتیجه زحمات دهساله تیمور درباره سمرقند قابل تذکر و مطالعه است.

در آنموقع بخصوص یعنی در یکی از روزهای بهاری سال ۱۳۹۹ میلادی که تیمور در هند بود بوسیله قاصدی از گردنه خیبر و کابل با سمرقند ارتباط پیدا کرد قاصد ها از راههای مرتفع جنوب و شهر سبز سوار شده از دشتی میگذشتند که میان درختان سرسبز و شاداب آن چادرها و کلبه های بسیاری دیده میشد. مردمی که در این چادرها و کلبه ها میزیستند عبارت بودند از اسیران و ماجراجویان و عقب ماندگان و انگل ها که رو به مدینه فاضله (اوتویا) یعنی سمرقند میرفتند اینان بزبانهای گوناگون سخن می گفتند و عقاید و افکار مذهبی مختلف داشتند مسیحی - یهودی - نسطوری عرب مالکی سنی و علوی میان آنان یافت می شد بعضی شان خیره خیره بآینده خود مینگریستند و بعض دیگر از نظر هیجان فکری درونی مغمور بنظر میآمدند.

در این صحرا کادوانهای بازرگانی و قطارهای شتر و گله ورمه اسبان کم نبودند و مأمورین مراقب سرخرمن ها کشیک میدادند در يك طرف راه نزدیک چاهی يك بنای کوچک سنگی بود که نه رنگ و نه گنبد داشت. این معبد مسیحیان نسطوری بود در پشت این کلبه ها منزلگاه اشراف دیده میشد و سفیدی کاخ ابيض در میان درخت های نارون جلوه گری خاصی داشت در يك میلی شهر قاصد ها از محله های تابع سمرقند میگذشتند و از همانجا میتوانستند این عبارات سر در کاشی کاری مدرسه شهر را بخوانند که چنین مرقوم رفته بود:

الله اکبر - لا اله الا الله - خدا بزرگ است خدائی جز خدای یکتا نیست راه بطرف شهر از خیابانی می گذشت که دو طرف آن دوختان چنار صف کشیده بود. در سمت چپ جویبارها و پل ها قرار داشت و باغ مارپیج مانند با گل های فراوان در خارج کاخی که آنرا دل گشا میگفتند. در این باغ سنگتراشان هنوز هم سنک میتراشیدند در طرف دیگر میان درختان توت و انجیر و شکوفه درختان میوه دیواری است که پنجاه قدم ارتفاع دارد این دیوار قسمتی از میدان است و هر طرف میدان دروازه ای

بشکل طاق رومی بر روی شیرهای سنگی استوار میباشد در داخل باغ باغبانهای ایرانی با کلنک وییل وییلچه مشغول گلکاری میباشند و غلامان سنگ خورده و آهک ریزه را جمع میکنند. در وسط کاخ يك ستون بلند قرمز ایستاده است پشت ستون مرمر دیوارهای مرکزی کاخ بنظر میرسد عمارت این باغ سه طبقه است و معماران ماهر برای طراحی و نقشه کشی بنا مشغول مسابقه اند.

نقاشان زبردست در سالون های ورودی مشغول کار هستند هر قسمتی از دیوار بدست استاد صنعتگری سپرده شده است و يك مرد چینی ریش بلند با قلم مو مشغول رنگ آمیزی می باشد و پهلوی به پهلوی مرد چینی يك نقاش در باوی شیرازی بطور شگفت آوری با رنگهای گوناگون به نقاشی خود ادامه میدهد عقب سر آنها مردی هندو سرگرم کار است. این هندو در نقاشی چندان مهارت ندارد ولی در آمیختن آب طلا و آب قره با سمنت و آهک تخصص دارد. سقف عمارت پر از گلهای قشنگ است اما این گلها همه از موزائیک میباشد دیوارها بهتر از چینی میدرخشد این ساختمانرا تازه تمیز کرده اند.

در شمال سمرقند هم باغی شبیه باین باغ است که پیش از عزیمت تیمور بهند ساختمان آن تکمیل گشته است تاریخ نویسندگان داستان بنای آن باغ را چنین مینویسند :

« خداوندگار ما يك شب در این محل خیمه برافراشت و سپس محلی برای جشن و پذیرایی در آنجا بنا کرد معماران چندین نقشه به نظر او رسانیدند و یکی از آن نقشه ها انتخاب شد چهار میرز چهار گوشه مأمور مراقبت ساختمان گشتند تیمور بقدری باین ساختمان علاقه مند بود که يك ماه و نیم در سمرقند ماند تا در ساختن عمارت شخصاً نظارت کند در هر گوشه کاخ يك تخته سنگ مرمر تبریز گذاردند .

نقاشان اصفهان و بغداد طوری دیوارهای این عمارت را نقاشی کردند که نقاشی چینی انان کار تیمور هم بآن زیباتری نمی باشد صحن عمارت با مرمر سنگ فرش شده و دیوارها از تو و بیرون به بسوز و بارفتن مستور است . این باغ را باغ شام مینامند »

در اطراف این باغها شهر قرار دارد و محیط شهر پنج میل می باشد قاصد از دروازه موسوم بدروازه فیروزه واقع در دست راست از میدان قطار ملاهی خرسوار میگذرد خود قاصد سوار اسب و مسلح است امیش

عرق کرده و از لبانش کف میریزد چشمان قاصد از گسرد و غبار قرمز شده و اسلحه او مانند شلاق با سب میخورد و اسب دیوانه وار میدود . این قاصد از میان سپاهیان هند می آید .

کسانی که پشت سر قاصد آمده اند با عجله دنبال وی وارد میشوند و از راهی که به محله ارمنی ها منتهی میشود راه خود را ادامه میدهند در این محله مردان رنگ پریده با جامه های خز تیره رنگ درآمد و شده هستند از اینجا بیازار زین سازان میروند .

بوی چرم و روغن بمشام میرسد کمی بالاتر کاخ یکی از فرمانروایان دولتی است و منشیان با عجله نامه را دریافت میدارند تا از روی آن اخبار را کپی کنند . ممکن است کمی بعد مردم پاره ای از اخبار را بشنوند هیچگاه در دربار تیمور شایعات را روی کاغذ نمیآورند . معلوم میشود پاره مطالب فوری است .

فرمانی از طرف خداوندگار (تیمور) رسیده است ولی معلوم نیست فرمان چی است . افسران حاکم سرقتند سواره از کاخ بیرون می آیند و زبانها بحرکت در میآید .

تاتار های مسلح بطرف قلعه تپه میروند . حرمسرای همایونی در قلعه است . خانم های حرمسرا هر کدام باغ و عمارت جداگانه ای دارند و امروز در یکی از آن عمارات حرم مجلس جشنی منعقد است .

عمارت در میان صحرائی از گل سرخ و لاله واقع شده و کسی که آنرا دیده می گوید سقف اتاقها بضرز کاخهای چینی میباشد . در اتاقها توی هم باز میشود و میان اتاقها ایوانهایی است که پرده های حریر پشت گلی بر آن آویخته اند . دیوارها و سقف عمارات با کاشی های مطلا و نقشه های مروارید تزین شده است . منگوله های ابریشمی در اثر وزش باد مانند پرده های متحرک پس و پیش میرود . نیمکت های مخمل و حریر پوش روی پایه های سبین قرار دارد . اتاق ها را با قالیهای نفیس بخارا و فرغانه فرش کرده اند در هر گوشه اتاقها چهار پایه های طلا و روی چهار پایه ها شیشه های عطر است این عطردانها با فیروزه و زمرد و یاقوت نرصیع شده است . تنگ های طلا بسراز شراب و عسل و شرابهای معضرووی میزهاست و همه تنگ ها را از تو با مروارید مرصع کرده اند . پهنوی هر تنگ طلا شش جام طلاست و همین که شراب را

در جام میریزند یا قوتی برض دو انگشت از میان جام برق میزنند
مجلس جشن در سرا پرده ها زیر سایه آفتاب است . موآوا بارش
بلند سفید و چند امیر تاتار و بسیاری از شاهزادگان ایرانی وعده ای
مهمانان افغان و عرب در آن جشن شرکت دارند . همه در حال انتظار
هستند که ناگاه سرای ملك خانم وارد میشود .

کنیزان سیاه پیشاپیش ملكه در حرکت هستند وعده ای از خانم ها
در کنار او حرکت میکنند وچشمانشان را بزمین دوخته اند . با اینکه تاج
ملكه سنگین است معذلك سرخود را بالا گرفته و راست راست راه می
رود . این تاج بشکل کلاه خود ساخته شده و از زرناب و جواهرات
گران بهاتشکیل می یابد وحلقه پهن طلائی از روی تاج تا پائین ابروی
ملكه فرود آمده است وبالای تاج يك قلمه ای از مینیاتور ساخته اند و
چند برقشنگ روی آن است . پرهای دیگری از اطراف تاج تا روی
گونه های ملكه آویخته شده و میان پرها زنجیر های نازك طلا دیده
می شود .

لباس ملكه اهللس ارغوانی است ویراقهای طلا دارد . پانزده زن
دامان ملكه را در دست دارند . سرای خانم بصورت خود سفیداب قدح
مالیده وتورحریری مطابق معمول روی صورت کشیده است . طرف های
مشکینش روی شانه ها پراکنده است .

پس از جلوس سرای خانم ملكه دیگری میآیند که جوانتروجه بکتر
از سرای خانم است ولی نسبت بسرای خانم احترام فوق العاده بجای می
آورد . پوست تیره وچشمان گشادوی میرسانند که از نژاد مغول است .
این شاهزاده خانم دخترخان مغول و آخرین زن تیمور میباشد .

ساقیان برای خانم ها شراب میآورند . جمب و تنگهای شراب در
سینی های طلاست . ساقیان حوله های سفید پاکی روی دست دارند چون
نباید دستشان بسینی بخورد . خانم ها جام را برمیگردانند و می نوشند
ساقی ها تعظیم میکنند وعقب میروند . ساقیان برای خدمتگزاری میران
میآیند . امیران جام را سرمیکشند و پینه را و روزه نگه میدارند .
میربانان گرامی آنها بنامند که تا آخرین قطره را پس احترام خود
نوشیده اند .

اقامگاه تیمور پشت محله نهمه است . سرای گاه . روی محله

نرفته اند قضاة و خزانه داران در این اطراف اقامت دارند . يك قلعه جداگانه ای در کنار دره ای ساخته شده که محل کار و تاختشاهی (قور خانه) است .

در این جا انواع و اقسام اسلحه های عجیب و غریب و در عین حال زیبا جمع شده است . مهندسين در این محل اتاقهای مخصوصی دارند که آنجا نقشه میکشند . روی میزها نمونه همه قسم منجنیق آتش انداز و سنك افکن از نوع اهرمی و غیره موجود است . شمشیر سازان در قسمت مخصوص خویش مشغول شمشیرسازی و آزمایش و صیقل دادن تیغه های شمشیر میباشند و هزار اسیر صنعتگر در آن قلعه کلاه خود و زره میسازند . مخصوصاً در آنموقع کلاه خود سبکی در دست دارند که رو صورتی جداگانه ای برای حفظ صورت و برگرداندن خطر در آن تهیه کرده اند .

کسی حق ندارد وارد خزانه بشود . در نزدیکی خزانه جایی به شکل غار و یا صومعه از مرمر سفید ساخته اند این جا خوابگاه تیمور و در نزدیکی پارك حیوانات است . تیمور گاه گاهی در این خوابگاه استراحت میکند . در صحن این خوابگاه درخت فشنگی است که در آفتاب درخشندگی فراوان دارد . تنه این درخت طلا و شاخ و برگش نقره است . مروارید و جواهرات رنگارنگ بشکل آلبالو و گیلاس و گوجه از شاخه های این درخت آویزان شده است . پرندگان سبز و سرخ روی نقره مینا کاری لعاب خورده بالای شاخه های این درخت دیده می شوند . این پرندگان بالهای خود را گشوده اند و مثل آنست که می خواهند میوه بخورند . در داخل خزانه يك قلعه مینیاتوری است که چهار برج زمرد نشان دارد . این قلعه مینیاتور برای تفریح و اسباب بازی است و از تروتی که در درون خزانه افتاده حکایت میکند .

مسجد متحرك فعلا بیست این مسجد از جنوبهای سبک آبی و قرمز ساخته شده و با پله های زیبا آراسته است . درها و پنجره های این مسجد شیشه کاری است و از آن شیشه ها روشنائی داخل مسجد میرود . قطعات این مسجد را جدا جدا جمع کرده و در ارابه نهاده اند و هر روز آنرا سوار کرده مسجد را بیا میدارند و تیمور هنگام لشکرکشی به هند در این مسجد نماز میخواند .

اکنون ظهر است بازارهای سمرقند گرم و پر از گرد و خاک و جمعیت میباشد. سروعدا از هر طرف بلند است. تاتارها میتوانند در این بازار همه چیز بخرند از ترنجبین و شیرخشت تا ژن جوان در این بازارها خرید و فروش میشود. اکنون بسیاری از مشتریها از بازار به طرف مزار بی بی خانم رفته اند. آنان راه خود را کج کرده از کوچه گذشته اند تا دچار گرد و خاک کاروان شتر نشوند. این شتران با عدلهای ادویه معطر از ختا وارد میشوند. این کالاها از راه مسکو شهرهای هانس میروند. روی بارها خطوط چینی و عربی و تمغای گمرک تانزار نمایان است.

محل بی بی خانم مثل سایر محله های بزرگ در تپه پستی واقع شده و اطراف آن نهالهای چنار است. در این محله مسجد و مدرسه و خانه های برای طلاب و استادان بنا کرده اند. این بناها بقدری بزرگ و مجلل است که از مسافت دور هم تناسب آن معلوم میگردد ولی هنوز بنای آن تکمیل نگشته است. سمت مسجد باندازه کلیسای سن پتر رم است اما بجای کنبد وسط کلیسای مزبور در این مسجد مناره های است که دوست با ارتفاع دارد. کسانی که میخواهند بتماهای آن بروند باید از کنار یک حوض بزرگ مرمر و از یک میدان سنگفرش بگذرند. اشخاص محترم و ملاها با عمامه های بزرگ بخارانی در کنار فلاسفه نشسته اند. فیلسوفان قوانین طبیعی و ملاها کتب مذهبی تحصیل میکنند.

در این میان مرد عرب سیاه پوش میرسد. «کی باین سینا آنهمه تجربیات و مهارت آموخت؟ آیا این مهارت نتیجه تجربیات و مشاهدات خود او نبود؟»

سپس فیلسوفی که از حلب آمده می گوید «آیا او مشاهدات خود را در کتاب تنگاشت؟» سومی پاسخ میدهد «البته چنان کرد ولی این سینا قوانین طبیعی ارسطو را هم خوانده بود»

آنگاه ملایی که از معلومات خود چندان اضمینان نداشت و از گفتگوی عالمانه فلاسفه تازه وارد بشکفت آمده بود از آنان چنین پرسید «بالاخره نتیجه چه شد؟»

مرد عرب تبسمی کرده گفت «بخدا من پایان کتاب او را نمیدانم. هیتقدر میدانم که ابن سینا جاش را سرشهو ترانی گزارد.

تیمور لک

« صدای گیرنده ای از آن کنار برخاسته چنین نپیپ میدهد » ای پُرخردان آیا نمیدانید عاقبت چه شد؟ فیلسوف هنگام مرگ دستور داد کتابش را بلند بلند بخوانند و باین طریق راه نجات باز شد
مرد حلبی سرخود را بلند کرده فریاد زد: گوش بدهید ای کسانی که مسند علم را با مباحثات پوچ خویش آلوده میسازید - من داستانی از تیمور خداوندگار همه برای شما بگویم
همینکه سرها بطرف فیلسوف حلبی متوجه شد وی توضیح داد که دو سال پیش علیای سمرقند و علویان ایران در اردوگاه تیمور جمع شدند او هم در آنجا حضور داشت:

« من شنیدم خداوندگار ما از آنان پرسید که در جنگ گذشته کشتگان وی یا کشتگان دشمن شهید نامیده میشوند. واقعاً هیچکس پاسخ دادن نمیتوانست. تا آنکه يك قاضی از جا برخاسته گفت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جواب پاسخ این پرسش را فرموده است. وی میفرماید هر کس که برای دفاع از جان خود بجنگد و هر کس که از روی دلیری بجنگد و هر کس که برای بدست آوردن نام بجنگد روی پیغمبر را در روز قیامت نخواهد دید و فقط کسی که برای قرآن بجنگد در قیامت روی پیغمبر را می بیند.»

یکی از ملاها پرسید « خداوندگار ما چه فرمود؟ »

تیمور از قاضی پرسید « چند سال داری؟ » قاضی گفت « چهل ساله ام » تیمور گفت من شصت و دو سال دارم. سپس دستور داد باهل مباحثه جایزه هائی بدهند. برای يك لحظه شنوندگان خاموش ماندند. تا کلیه مطالب را درحافظه خود سپرده درجاهای دیگر تکرار کنند
آنگاه مرد عرب گفت « تصور میکنم تو این قصه کوچک و ادراک تاریخ

شرف‌الدین دیده ای» (۱)

فیلسوف حلب در مقام دفاع برآمده اظهار داشت «من آنچه را بکوش خود شنیدم گفتم شرف‌الدین از من گرفته است.»
 عرب بسخره جواب داد که «کیک هم میگوید این جامه من است.
 ای احمد آیا کسی دیگر در آن مجلس مباحثه نبود»
 احمد ناگهان فریاد کشید که «اگر تو بایمان خداوندگار ما تیمور شك داری نگاه کن.»

سپس دست‌های احمد با آستین‌های دراز روی سر رفته متوجه سردر مسجد بی‌بی خانم شد. این سردر کاشی‌های طلاکاری زیبایی داشت که در سایه آسمان نیلگون میدرخشید. این بنا شاهکاری بود که از کف صحرای مانند صخره برجسته‌ای روآمده بود و هیچ پایه و ستونی زیبایی آنرا نگاهیده بود.

اما عرب که نمیخواست از میدان در برود فریاد زد «بخدا قسم من می‌بینم این بنا را یکی از بانوان تیمور ساخته است.»
 بهر حال آن کسی که این بنا را ساخته و با آن کسی که تیمور برای او این بنا را ساخته بود آن موقع در باغ مجاور زیر گنبد کوچکی بنه‌ک رفته بود. جسد بی‌بی خانم زیر یک تخته سنگ مرمر سفید قرار داشت. مردم دست‌دسته بزیارت آن گور می‌روند و شمشیرداران تیره رنگ تاتار محافظ آن مقبره هستند. نام این بی‌بی خسانم فعلا شاهزاده خانم مرحومه است.

زایرین میدانند که این بقعه آلجای آغاست و بدن او را از شهر سبز باین محل حمل کرده‌اند. بعضی‌ها میگویند که این بقعه شاهزاده خانم

۱- شرف‌الدین علی یزدی مورخ و مؤلف ظفرنامه تیموری معاصر تیمور بوده و در زمان شاهرخ پسر تیمور کتاب خود را بفارسی تألیف کرده و مملو از اغراق و کزافه کومی در باره تیمور میباشد فارسی آن نیز بسیار پیچیده است ممذک از نظر اطلاع به حقایق تاریخی عصر تیمور مفید می‌باشد بیش از وی مورخ دیگری بنام نظام شمس کتابی بنام ظفرنامه پامر تیمور تألیف کرده و یک سال پیش از مرگ تیمور پاو اهداء نموده است و ظفرنامه شرف‌الدین بیشتر از ظفرنامه نظام اقتباس شده است یک نسخه خطی از ظفرنامه اولی در کتابخانه موزه بریتانیا موجود می‌باشد و ظفرنامه یزدی دوپست و پنجاه سال پیش بفرانسه وانگلیسی در پاریس ولندن ترجمه و طبع شده است مترجم

چینی است که از چین بسرقتند آمده بود و دیگران داستانهای از آمدن دزدان بآن بقعه نقل میکنند. باین قسم که شبی دزدان برای ربودن جواهرات تابوت آمدند و ماری که درگمور بود همه آنها را گزید و بامدادان که کشیک چیان بقعه سر رسیدند همه دزدان را مرده دیدند (۱) سایه درختان در میدان دراز شده و مردم از کار روزانه و مباحثات فراغ یافته اند. بعضی ها بگرما به میروند در آنجا شستشو می کنند آنها را مشت و مال میدهند و درحین حال لباسهایشان را می شورند و خشک می کنند تا باتن پاک و جامه پاکیزه برای امیر بروند و شام بخورند و یا اینکه کنار رود خانه تفریح کنند.

کنار رود خانه محل تفریح و میعاد تاتار است. در آنجا کیاب گوشت گوسفند و نان جو و نان برنجی فراوان می باشد. و در دکه های مجاور نان قندی و انجیر خشک و خربوزه خشک (در آفتاب خشک شده) به بهای نیم سکه نقره فروخته می شود. آخرین تفریح گاه میکده است در آنجا می مینوشند و بسور رهگذران دائمی کسوجه ها و خیابان ها می نگرند.

در طول رود خانه بساط خیمه شب بازی دایر است و هر سکه ها روی پارچه سفیدی بالای خیمه میخراهند و می جنگند. و با قانوسهای جادویی هکسهای نشان میدهند بند بازان بالای سر تماشاچیان بند بازی میکنند. و بازیگران روی قالی معلق میزنند و بعضی از تاتار ها بوستان انار، گل یاس را بیش از این چیزها دوست دارند. در آن بساط چراغ های قرمز و آبی نور افکن است و تنگ های شراب بدست ساقیان این طرف و آنطرف میگردد. میخوارگان در ضمن اخبار روز را تأویل و تفسیر میکنند و صحبت های بامدادان را در شامگاه تجدید می نمایند. يك موسیقی دان برای آنان گیتار می نوازد و شاعری گفته های آن

۱ - بقدری افسانه راجع به بی بی خانم گفته شده که حقیقت آن معلوم نیست. بنا بنه درجانات تاریخ هیچگاه تیمور از خاندان سلطنتی چین زن نگرقت ولی دختر خان مغولی را به ازدواج خود در آورد. اما موقع ازدواج با آن دختر خان مغول بنای بی بی خانم ساخته شده بود. ظاهراً این بی بی خانم ساردای خانم بی باشد. مؤلف

شماره شناس و سخنگور نامی را که بخیام مشهور است چنین نقل میکنند :

ما لعبتك ايم و نلتك لعبت باز

از روی حقیقی نه از روی مجاز

يك چند در این بساط بازی کردیم

رفتیم بساطی عمام يك يك باز

فصل بیست و چهارم

خانم بزرگ و خانم کوچک

سمرقند مطابق میل و نظر تیمور بنا شد. تیمور بر خلاف فاتحان هم نژاد خویش معماری ایرانی را آنطور که بود تقلید نکرد. تیمور به عمارات ایرانی نظر میانداخت و صنعتگرانی از جنوب می آورد و از آنرو ساختمانهای سمرقند ایرانی نبود و جنبه تاتاری داشت.

خرابه های عمارات سمرقند و عمارات مشابه سمرقند که از آثار تیمور باقی مانده بنحوی از ذوق تاتار حکایت می کند. و حتی همان خرابه ها هم يك زیبایی جاویدان دارد.

این بناها که گاه با عظمت و گاه هم جزئیات آن زشت است (به اینقسم که جلوی نمای سردر بسیار درخشنده و قسمت عقب آن آجر و آهک کاری تا تمام است) دارای طرح کاملاً ساده ای می باشد. تیمور از بزرگی بنا خوشش می آمد. و چه بسا که عماراتی را لااقل دو بار خراب می کرد تا بقیاس ضعیف تری بنا کند. بعلاوه تیمور رنگ آمیزی را دوست داشت.

تیمور دارای ذوق خاموش شاعرانه صحرا نشینان و قریعه تیره نژاد تاتار بود. بناهای تیمور همگی سفت و محکم و با عظمت است. تیمور مثل همه صحرا نشینان از آب جاری و سبزه خوشش می آمد و از آنرو کاخ های وی شیه بیاغ می باشد.

سمرقند میدان عمومی داشت. دارای معبد و تالار سخنرانی و باشگاه سیاسی و مرکز و اخبار و انجمن بزرگان و کاروانسراهای تجارته بود. این میدان را رگیستان می گفتند. در چهار طرف میدان به امر تیمور مسجد ها و مدرسه های ساخته بودند. این میدان در زیر قلعه به ارتفاع کمی قرار داشت و جویهای آب از کنار آن می گذشت و از فواره

های زیبا آب جستن مینمود . روز بعد از پذیرائی سارای خانم هنگام طلوع آفتاب میدان پر از جمعیت شد زیرا خبر ورود قاصد در روزیسه آمده بود بزرگان همه موافقت کردند که هیچ کفه ای از پیام تیمور آشکار نشود اما همه میگفتند پیامی از طرف خداوندگار آمده است و در هر حال سکوت آنان چیزی نبود که اضطراب مردم را پنهان سازد . مردم بخاطر می آوردند که امیران برفتن هند علاقه نداشتند و تیمور آنها را مجبوراً ببرد . حتی نوه تیمور محمد سلطان گفته بود . « ممکن است ما هند را فتح کنیم ولی موانع بسیاری در پیش است . اول رودخانه ها دوم صحرا ها و جنگل ها . سوم سرباز های مسلح چهارم بیل های آدم کش . »

امیر تاتاری که در آنجا بود چنین میگفت : « گرمای هند طاقت فرساست بیماری میآورد و تندرستی را می رباید . آب هند بد است و زبان هندیان شیهه به زبان ما نیست . اگر سپاهیان در آن جا مدتی بمانند چه خواهد شد ؟ »

در آن مجلس مشورت تاتار مشاورین دانائی بودند و مردمانی باقت میشدند که در نقاط مختلف حکومت و سلطنت داشتند و تیمور آنانرا از آن مقامات کنار کرده بکار دیگری گماشته بود .

اینان میگفتند « باطلای هند میتوانیم سراسر دنیا را مسخر سازیم . » آنها میدانستند که کشور ماوراء کوهها خزانه آسپاست و تیمور میخواهد ثروت آنرا بدست بیاورد .

آنها نیز حدس میزدند که تیمور میخواهد از هند راهی به چین بگشاید . مگر نه دوهنگ تاتار برای کشف دشت گور ماوراء ختن روانه شده بود ؟ آنها گزارش داده بودند که از ختن تا کامبالو دوماه راه است . آنها در کشیر که سرحد هندوچین است تحقیقاتی هم نموده بودند .

آنها فکر میکردند که تازگی تیمور دختر یکی از خواص مغول را گرفته و چندی پیش امپراطور چین در گذشته است .

یکی از آنها تذکر داد که « مطابق گفته ابن بطوطه در دیبشش فرمانروای بزرگ است که وی تمام ممالک آنشش نفرا دیده و ما آنها را

نام نیبریم.»

افسر دیگری بنحند می‌گفت «شش تانیست یکی است و ناهش نیبراست.»

یکی دیگری از افسران مجرب ترمی‌گفت: زاهد و جهانگرد افریقائی (ابن بطوطه) درست گفته است. آنها عبارتند از: تقفور قسطنطنیه و سلطان مصر و پادشاه بغداد و خداوندگار تاتار و ماهاراجه هند و تقفور چین (۱) تا کنون خداوندگار ماقط یکی از آن شش تابعی سلطان بغداد را مغلوب ساخته است.»

مدت چهل سال افسران تاتار بایأس و امید جنگ‌های خود را ادامه میدادند. سیف‌الدین و موآوای مسن آنروز درر کیستان حضور داشتند. در آن چهل سال فقط یکی از بزرگترین فرمانروای جهان از جلوی تیمور گریخته بود و حالا هم سلطان احمد ببغداد مراجعت کرده بود.

اخباری که از غرب میرسید حقیقتاً بد بود. در سراسر قفقاز آشوب برپا شده بود و سلاطین بین النهرین را گرفته بودند. آه اگر تیمور در هند شکست بخورد. اتباع تیمور چنان به پیروزی عادت داشتند که چیزی جز فتح منتظر نبودند.

آیا نود و دو هزار مرد دلیر با تیمور از تنگه خیبر نگذشتند و روی رود سند پل ساختند. مولتان سقوط کرده بود و تیمور به طرف

۱- تکفور امپراتور. صورتی که ابن بطوطه انتشار داده برای يك اروپائی شکفت انگیز می باشد

ولی صورت مذکور با حقیقت وفق می دهد با این توضیح که امپراتور یونان و پادشاه بغداد بواسطه گذشت خود شهرت داشتند و گرنه خودشان چندان قوی نبودند اروپا به حکومت ها و دوك نشین های كوچك تقسیم میشد و شهرت و نامی نداشت.

بیشوایان جنگ های صلیبی نیز عقب زده بودند. و مردم آسیا تصور می کردند قسطنطنیه فرمانروای تمام اروپاست

سلطان دهلی میرفت. (۱)

سران سپاهیان تاتار که تا آنوقت فیل ندیده بودند از قدرت جنگی بیلان خیره شدند.

همان روز خبر در رگیستان منتشر شده پیام قاصد آشکار گشت. آیا کشیک چنان شب برای کشف آن خبر تمام شب در جستجو نبودند؟

« پیام خداوندگار آن بود که شاد الملک در باری اهدام شود. »

همه مردم سمرقند در تعجب ماندند که شاد الملک کی است؟ قطع چند نفر از سران قوم و از آن جمله سیف الدین پیر شاد الملک را می شناختند.

آن امیر پیر و موقر چندی پیش از ایران دختر مشکین مومی را آورده بود و این دختر پری پیکر دستی لطیف و سفید و چشمانی دوشت و سیاه داشت. و خلیل پسر خان زاده فریفته این ماهروی گشت و سیف الدین بنا بر خواهش خلیل آن دختر را بوی داد. شاد الملک آداب و رسوم درباری را فرا گرفته در آغوش خلیل درآمد.

خلیل سراپا شیفته شاد الملک شده بود و تمام اوقات خود را نزد معشوقه خویش میگذراند. وی نقشه هروسی مجلی میکشید که با حضور بزرگان و امیران انجام بگیرد.

اما تیمور این تقاضا را رد کرده دستور داد شاد الملک را بحضور

۱ - سلطان دهلی و یارمانروای هند در اینوقت سلطان محمود تغلق از پادشاه مسلمان ترك نسرود بود تیمور دهلی را گشوده مردم آنجا را قتل عام کرد و باقیمت های بسیاری از راه کابل سمرقند باز آمد پس از رفتن تیمور تغلق که از پایتخت گریخته بود مجدد به دهلی برگشت ولی فرمانروایی او چندان پایید.

بعد سال بعد از این واقعه بایر که پنج پست به تیمور میرسید از کابل بدهلی حمله آورد و آن شهر را گشوده سلسله فرمانروایان مشهور بهنول را تاسیس نمود مهمترین پادشاه این سلسله بعد از بایر اکبر شاه و اورنگ زیب میباشد بعد از حمله نادر به هند سلاطین منول ضعیف شده سر انجام بر از دروست

سال حکمرانی بدشت انگلیسها ساقط گشتند

حکومت انگلیسها در هند قریب دویست سال دوام یافت در سنوات اخیر استقلال هند و تجزیه پاکستان از هند اعلام گردید. مترجم

وی پیرند . حال معلوم نیست که دختر از ترس گریخت و یا خلیل او را پنهان ساخت در هر حال شاد الملك بحضور نیامد و تیمور با سپاهیان هازم هند گشت .

و اینک از هند فرمان قتل شاد الملك را داده است . خلیل نمیتوانست شاد الملك را کمک کند و یا از جستجوی مأمورین در باغهای سرقتند ممانعت نماید . فقط يك پناهگاه میتواند شاد الملك را نجات دهد . شاد الملك که این را میدانست نقاب بر رو نهاده بخدمت سارای خانم ملکه بزرگشتافت و خود را روی پای وی افکنده تقاضای رهایی از مرگ کرد . وی آن دلیری و جرئت تاتار را نداشت .

آیا میان زنان حرم در این موضوع چه گذشت ما نمیدانیم . اما صورت قضیه پیداست . دختری با موهای خانمی و چشمان سرمه کشیده میگردد . اشک چشمهایش با سیاهی سرمه آمیخته شده و روی گونه های سفیدش سرازیر است . امیر اطریس تاتار از طرفی سنن و عادات و رسوم فاتحین تاتار را پیش چشم آورده و از طرف دیگر وضع دخترک پناهنده را میبیند و بهال یقراری متفکر و متحیر مانده است . شاد الملك بیچاره که برای عیش و نوش خلق شده اکنون از ترس دیوانه شده است . سارای خانم که موقعی بیوه پادشاه و اکنون زوجه پادشاه و مادر و جدّه شاهزادگان میباشد و مدت پنجاه سال همه نوع سختی و خوشی دیده اکنون دچار چنین پیش آمدی گشته است . شاد الملك بالاخره فریادزد که وی از خلیل حمله است .

ملکه که این را شنید گفت : « اگر این راست باشد خداوندگار تورا میبخشد . »

سارای خانم شاد الملك را بنحوا جگان خویش سپرد و فرمان داد تا تعیین تکلیف قطعی با خلیل ملاقات نکند .

بصورت ظاهر این کار ساده ای بود شاهزاده عاشق دخترک زیبای شده اما در واقع بقای يك امپراطوری منوط باین جریان بود . در آن زمان سارای خانم و خانزاده با هم رقابت و دشمنی شدید داشتند و البته نفوذ و قدرت سارای خانم زیاده تر بود . اما خان زاده در فعالیت و جاه طلبی از سارای خانم تندتر میرفت . مردم این دو بانو را خانم بزرگ و خانم کوچک میگفتند .

چه بهتر که سارای خانم اجازه میداد شادالملک را بکشند. اما سر انجام تیمور تصمیم سارای خانم را پذیرفته از خون شادالملک درگذشت.

این بار قاصد دیگری از هند آمد ولی در این دفعه پیام محرمانه‌ای نداشت و همانطور که بدروازه سمرقند رسید با صدای بلند فریاد میزد:

«خداوندگار ما فاتح شد.»

پس از وصول قاصد دیگران با اطلاعات کاملتری سررسیده گفتند پیش از آنکه تیمور با سلطان دهلی تصادف کند تاتارها صد هزار اسیر هندی را کشتند. سپس لشکر هند را شکست داده وارد دهلی شدند (۱) و پیلان جنگی که آنقدر در باره آنان صحبت می شد از بیم آتش اندازان پراکنده شدند.

در گجستان همان شب تشکیل جلسه داد و سمرقند برای آن فتح جشن گرفت. و مخصوصاً علمای مذهبی جشن مفصلی بر پا ساختند. پیشوایان مذهبی پیش خود میگفتند پس از تصرف قسمت شمالی هند و بدست آوردن خزاین راجه های هند تأسیس خلافت اسلامی (از بغداد تا هند) بزودی عملی خواهد شد. تیمور ثروت و امنیت را در سراسر این خطه وسیع تأمین میکند و قدرت ائمه دین روزافزون میگردد.

در بهار بعد سپاهیان تاتار از راه شهر سبز باز آمدند و از تخت سیاه که بر فراز کوهی از مرمر تیره رنگ ساخته شده بود عبور نمودند در نزدیکی دروازه فیروزه قالیچه هائی گسترده و پارچه های ارغوانی بدیوارها آویختند و تا پای قلعه آذین بستند. باغ و دیوار قلعه ها و باغها را با پارچه های زربفت و ابریشمی زینت کردند. دکاندارها دکان های خود را چراغان نمودند و مردم بهترین لباس های خویش را بر کردند.

۱ - فتح هند بتوسط تیمور باینکه لشکر کشی مختصری انجام پذیرفت. تیمور نیزخواست دهلی را محاصره کند و لذا ظاهراً خود را بیستاک و مردم شان داده در دشت های اطراف بجنگ و گریز مشغول شد. سنجان دهلی ازین مانور تیمور فریب خورد. مطابق میل تیمور در صحرا و خارج شهر بجنگ تیمور رفت و این همان بود که تیمور میخواست. و همیسه لشکر هند شکست خورد تیمور دهلی را بحال خود واگذارد و بطرف شهرهای جنوب دجله شوهها شتافت. و ف

امیران مقیم سمرقند سران تاتار و شاهزاده خانم ها به استقبال تیمور، بیرون آمدند. سارای خانم با ملازمان خویش سوار شد و بی اختیار دنبال شاهرخ پسر خود میگشت که او را میان سپاهیان بیابد. خانزاده نیز در جستجوی دو فرزند نخستین خویش یعنی محمد سلطان و پیرمحمد چشم چرانی می کرد. همین که شاهزاده خانم ها نزدیک تیمور رسیدند غلامان سروازید و جواهر و خاک طلا زیر سم اسب تیمور تار کردند.

در این اثناء تماشاچیان بنظره عجیبی برخوردند. وهمانطور که سرهای خود را بالا نگاهداشته و منظره رنگارنگی تشکیل داده بودند. ناگهان چشمشان به يك قطار فیل افتاد. نود و هفت پیل هندی خزانه های اربابان سابق خود را به پشت گرفته وارد سمرقند میشدند.

با این جلال و عظمت تیمور برای مرتبه هشتم فاتحانه به سمرقند رسید. میان غنایم بی شمار تیمور یکی هم نقش مسجد جامع هند و دوپست بناء بود که باید عین آنرا در سمرقند بسازند.

مورخین میگویند نخستین کار تیمور آن بود که پس از پیاده شدن یکسر بگرما به رفت.

فصل بیست و پنجم

مسجد جامع تیمور

تیمور اراده کرد بیاد فتح هند چیز تازه و نامداری بنا کند. ظاهراً او پیش از ورود بمرقند تصمیم لازم را گرفته بود چه که تیمور بیستم ماه مه وارد سمرقند شد و روز ۲۸ همان ماه برای نظارت در پی ریزی جامعی که آنرا بعداً مسجد شاه نامیدند حاضر گشت.

این جامع بقدری بزرگ بود که گنجایش تمام درباریان را داشت. از آن به بعد دیگر معماران و بناها و صنعتگران خواب و آسایش نداشتند پانصد سنگتراش با اربابه های سنگین و بزرگ با اطراف تپه ها روانه شدند تا برای ساختمان مسجد سنگ بیاورند. آنسوق قوه جدیدی یعنی پیلان بارکش هم بر نیروی تیمور افزوده شده بود. مهندسین استفاده از پیلان و قرقره و جر اتقال را پیش نهاد کرده و اجراء نمودند تا بزودی و خوبی رفع حاجت بشود.

همینکه دیوارها بالا رفت بناهای هندی در داخل جامع مشغول کار شدند و چنانکه میدانیم عده انسان دوپست نفر بود. تیمور همان قسوائی را که در چنگ بکار میبرد برای ساختمان هم بکار می انداخت. پس از فتح هند تیمور بفکر ساختمان جامع افتاد. سایه دوپست هزار نفر در زمستان آنچنگ از پا درآمدند ما تیمور اهمیتی بآن نمیداد و فکر تمام جامع بود. سرداران فاتح هند مأمور نظارت ساختمان مناره ها و ستون های جامع گشتند.

در شبستان جامع صد و هشتاد ستون سنگی برپا شد. سقف جامع مرمر صیقلی شده و درها از برنج کنده کاری بود. محلا و آهین و قرقره برای منبر و محل خطبه بکار رفت. و در هر گوشه و کنار آیت قرآنی، خطوط زیبا نگاشته شد.

خلاصه اینکه در مدتی کمتر از سه ماه مؤذنها از بالای مناره های جامع اذان گفتند و خطیبان از فراز منبر جامع امپراتور را دعانمودند. تیمور هیچگاه خود را رسماً امپراتور نپسواند. وی همیشه امیر تیمورگورگان (مجلل) خطاب میشد. او خود را تورا یعنی وارث خان مغول نپسواند. پرونده های وی خیلی ساده شروع میشود: «خداوندگار تیمور چنین فرمان میدهد» و یا ساده تر از آن چنین آغاز میگردد: «من بنده خدا تیمور چنین میگویم»

ولی تمام نواده های تیمور که از مادران خاندان سلطنتی مغول بودند خود را میرزا و سلطان میخواندند. تیمور ممالک تابعه را بنام تیول یا نان میداد. محمد سلطان فرمانروای سرزمین جفتای بود و پسر محمد فرمانروای هند و شاهرخ پسر نجیب تیمور در خراسان حکومت می کرد و درهرات برای خود کاخ میساخت. پسران میرانشاه (همان پسر که مورد بی لطفی تیمور بود) بر ممالک غربی استیلا داشتند ولی ممالک مزبور از حیث بی نظمی بدترین نقاط امپراتوری محسوب میشد.

تیمور درباره جانشین خود چیزی نمی گفت. سارای خانم پیراحتمال میداد پسر او شاهرخ وارث تاج و تخت باشد. خانزاده برای فرمانروایی پسر جوانش خلیل از هیچ نوع آنتریک و چاپلوسی مضایقه نیکرد. اما نه سارا خانم نه خانزاده هیچ کدام جرئت نپسکردند با فاتح سالخورده در این باره سخن بگویند. تیمور نسبت به نوادگان خود قاضی مستقیم - الرأی و داور بی رحمی بشمار می آمد.

تیمور به تعریکات و معسده جوئی بانوان حرم سرا اعتنائی نداشت و مرتب نقشه های ساختن بی خود را تعقیب مینمود. روزها سواره به گردش میرفت و کار کردن فیل ها را مینگریست. در یکی از آن روزها بی بازار سرفند آمد و آنرا برای انجام معاملات روز افزون کوچک و نا مناسب دید لذا دستور داد فوری از رگیستان تا رودخانه خیابانی مخصوص معاملات بازرگانی بسازند. تیمور گفت باید در بیست روز این عمل تمام شود. وی اینکار را با شراف و اگذارده گفت اگر در ظرف بیست روز آنکار پایان نرسد سرشان بر باد میرود.

طعمه دو نفر از شراف نظارت تعیین گشتند. سر بازان خانه های

سر راه را خراب میگردند . اعتراض سودی نپدید . صاحبان خانه پیش از آنکه سقف بر سرشان خراب شود آنچه میتوانند از لباس و اثاث بر میداشتنند و میگریختند .

کارگران را از خارج شهر به ییگاری می آوردند و بار های سنگ و آهک را معادره میگردند . خاکروبه ها را با ارابه بیرون میریختند . سرانجام زمین خیابان مسطح و سنگ فرش و جدول کشی شد . کارگران در دو نوبت کار میکردند یک دسته در روز و دسته دیگر شبانگاهان با مشعل مشغول میشدند . مورخان میگویند منظره آن شب کاران و غوغای آنان چنان بود که تصور میرفت دیوان را بکار واداشته اند .

این جریان هکس العلی هم داشت . به این ترتیب که مالکین خانه های خراب شده برای دریافت غرامت به بعضی از قضاة مراجعه کردند و موقمی که تیمور با آن قضاة شطرنج بازی میکردند قضاة مزبور جرئت به خرج داده گفتند که باید قیمت خانه ها بسالکین آن پرداخت شود . این حرف تیمور را به خشم آورده داد زد : « مگر نه سمرقند مال من است ؟ »

قضاة از بیم جان خود نظری بمأمورین مسلح انداخته به تیمور اطمینان دادند که شهر سمرقند از آن وی بوده و خواهد بود و آنچه کرده صاحب اختیار می باشد . پس از لحظه ای تیمور گفت :
« اگر واقعاً باید بپردازم چیزی داده شود هر چه صلاح می دانید می پردازم . »

ظاهراً تیمور در تمام آن مدت بفکر جنگ نبوده در حقیقت تیمور مشغول جمع آوری اطلاعات بوده تیمور در آن موقع بیستی بآنچه دارد راضی باشد . اوهند رامسخر ساخته بود و تمام شهر را در تصرف داشت درست است که قسمت غربی دجله را از او پس گرفته بودند : ولی هیچ دولت غربی جرئت حمله بمصرفات مرکزی تیمور نداشت .

تیمور آن موقع شصت و چهار ساله بود . گر چه قوای جسمانی وی بهمان نیرومندی سابق باقی ماند اما گاهگاهی بیمار میگشت . هوش و فکروی مثل سالهای سی چهل سالگی کار میکرد . پدیده ای است که میانند و اخلاقی رو بخشونت میرفت . تیمور مسعد جمع ساخته بود و نونی مرده نفوذی در وی نداشتند . تیمور در تمام مدت حیات خویش زینت کشمکش

درونی رنج میبرد . از طرفی ایمان و عقیده پدرش و زهد و تقوای مرشدش زین الدین و قوانین اسلام در نظرش میآمد و از طرف دیگر خوی ارثی نیاکانش ویرابچنگ و خرابی و کشاکش راه نمائی مینمود و این خیال و افکار متضاد خیالش را پریشان میساخت . و چنان بنظر میرسد که سرانجام خوی صحرا نشینی وی غلبه یافت « راه مرد بکی است » باید کوشید و مملکت هارا گرفت و نام خود را هر طور که هست بلند ساخت . پادشاهان غرب ستون های اسلام بشمار میآمدند . خلیفه در قاهره و امیر المؤمنین در بغداد و ششیر اسلام در دست ترکان بود . در نظر آنسان تاتار مردمی وحشی و نیمه بت پرست محسوب میشدند .

برای مبارزه با آنسان یک میلیون مرد مسلح لازم بود و عالم اسلام تجزیه میگشت . رؤسای مذهبی طرفدار صلح بودند و در ضمن تیمور را غازی میخواندند و در جامع سمرقند او را بنام امپراطور دعا میکردند . اما قضیه شق سومی داشت خوی خشن تاتار پیر بجای دیگر توجه داشت . این همان تیموری بود که تنها برای مبارزه نب به تن تائیرون دروازه اورگانج رفته بود و اگر ویرا بیارزه می طلبیدند آرام نیگرفت . در آن ایام رؤسای قبایلی که مطیع وی بودند از آسیای صغیر اخراج میشدند نواحی متصرفی پسرانش مورد حمله واقع شده بود و حاکی که برای بغداد تعیین نموده بود اخراج شده بود . همه اینها او را برای مبارزه دعوت میکرد (۱)

در ماه ۱۳۹۹ میلادی تیمور وارد سمرقند شد و در ماه سپتامبر همان سال با سپاهیان خود از سمرقند رخت و تاسه سال سمرقند بی تیمور ماند .

۱ - علاوه در آن ایام تیمور فکر حمله به چین را در سر می پرورانیده - و البته با اتحادیه تندید آمیز عرب حمله به چین امکان نداشت .

چنان بنظر میرسد که روی شطرنج پیر مرد تاتار حرکات بسیاری موجود بود . ظهراً تیمور میخواست ابتداء با خان مغول اتحادیه متعدد سالاد مسر به چین حمله کند . و برای حمله به چین لابد چند سالی سمرقند بی تیمور میماند . ابتداء تیمور دشمن نزدیک خویش یعنی سلطان دهلی را از روی صحنه راند . و با قنایم هند بطرف مغرب رو آورده مرزهای خود را تا حدی تصفیه کرد . این واضح است که تیمور نمیخواست به ترکان (تا موقعی که در اروپا هستند) حمله کند . و همینکه آنها در آسیا آمدند تیمور بجهت آنها رفت چلو و سپس که دولت غربی را درهم گوید سمرقند باز آمد و در مدت دو ماه تدارک لازم دیده عازم چین گشت مؤلف

فصل بیست و هشتم

جنگ سه ساله

وضع‌ی که فاتح تاتار با آن مواجه گشت وضع خاصی بود، زیرا برای رسیدن بدشمنان غربی تیمور باید هزارمیل راه به پیماید. در آن جا مرزهای دشمن (اگر بشود چنان گفت) بخط درازی بشکل نیم‌دایره از کوه های قفقاز تا بغداد کشیده میشد.

این خط بشکل کمان تا شده بود که تا وسط آن بطرف عقب بر میگشت. و سپاهیان تاتار که از جاده بزرگ خراسان پیش میرفتند از آخر قسمت پردار تیر بطرف سرتیر و وسط کمان جلو می‌آمدند. این پیشرفت تیمور بطرف مغرب عیناً پیشرفت ناپلئون در سال ۱۸۱۳ بطرف شرق شبیه بود. ناپلئون در آن تاریخ بر ضد متحدینی پیش میرفت که به طور نیم دایره در برابر وی فرارداشتند. این حرکت پیش از جنگ لایپزیک اتفاق افتاد. یعنی پیش از آن عقب نشینی هولناک و در عین حال درخشان بطرف پاریس که پیشوای فرانسه را در هم شکست و امپراتوری اول فرانسه را منقرض ساخت.

فاتح تاتار عیناً مانند ناپلئون سپاه‌یابی مجرب و کار آزموده را خودش صادر برابر دشمن های پراکنده اداره میکرد. اما مسالکی که تیمور و ناپلئون از آن میگذاشتند با هم شبیه نبود. ناپلئون از زمین‌پای حاصل خیز اروپا از میان جاده های هموار و متعدد از کنار ده های آباد می گذشت. اما تیمور باید از رودخانه ها، و کوه ها، و باتلاق و صحراهای آسیای غربی بگذرد.

تیمور فقط از دو سه راه میتواند عبور کند و همین که بت رهی را برمیگزید ناچار باید آنرا تا پایان ادامه دهد. در کنار این جاده های اصلی قلعه ها و سنگرهای بود که مأمورین مسلح از آن دور

می کردند . تیمور باید مرتب به تقویم نگاه کند و از محصول گندم و چرا - گاه اسبان خبر بگیرد . بعضی از ممالک سر راه تیمور در زمستان غیر قابل عبور بود . و پاره دیگر بواسطه گرمای طاقت فرسا در تابستان بسه میشد . خود ناپلئون هم بواسطه گرمای جان کاه سوریه و قلعه مستحکم عکا ناچار شد بر گردد و همین سوریه و عکا در سر راه تیمور هم بود . در طول آن نیم دایره مرزی دوازده دسته سپاهیان مختلف انتظار تیمور را می کشیدند .

گرچی های سلحشور از پناهگاه های قفقاز بیرون آمده بودند . ترکها سرچشمه فرات را در تصرف داشتند . قره یوسف با ترکن های خویش دو جستجوی شکار می گشت . سوریه در تصرف سپاهیان نیرومند مصری بود . همین قسم مصریان بغداد را نیز در دست داشتند . اگر تیمور به بغداد میرفت ممکن بود سپاهیان ترك از پشت سر یعنی از طرف شمال بوی حمله کنند و اگر بطرف ترکان در آسیای صغیر توجه میکرد مصریان میتوانند از عقب بروی بتازند .

با این وصف مسلم بود که تیمور نمیتوانست ابتداء به سنگر های ترکان در اروپا راه بیابد همین قسم قادر نبود که پیای تخت ممالک مصر بتازد . و خلاصه اینکه تیمور نمیتوانست به هیچ يك از آن دو سلطان بزرگ حمله ور شود و آنها را بچنگ بکشد در صورتیکه هر دو آنها قادر بودند هر موقعی که بخواهند با آنها بتازند . (۱)

۱ - مشکلات و موانع لشکر کشی تیمور عملا در حیات جنگ سابق متفقین مشهود گردید . سپاهیان روس کسی از اذ ضرر و جلوتر رفتند که ناکهان ارتش بریتانیا نزدیک بغداد در قسمت جنوبی مجبور به تسلیم شدند . در قسمت سوریه تقریباً دو سال تمام عربهای لارنس و ارتش بریتانیا برای تسخیر دمشق می جنگیدند در صورتی که ارتش مهاجم متفقین نیروی دریائی در پشت سر خود داشتند و متفقین از ترکانی که در سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۵ یگانه مدافع آن نواحی بودند تجهیزات بهتر و بیشتر داشتند . اما ترکان زمان تیمور بالنسبه خیلی قویتر از تیمور بودند و متحدینی مانند ممالیک - جرکس ها - گرچی ها و ترکن ها با آنان کمک میکردند و چنانکه میدایم این ها مردمان نیرومندی بودند . و علاوه بر این مردم عرب های سوریه هم دشمن تیمور و دوست ترك ها بشمار می آمدند .

مهمتر از همه مسئله آب بود. لشکر تیمور کاروان شتر آب کش داشت به علاوه تیمور پیلان را نیز آورده بود. ولی قسمت عمده سپاهیان تیمور از سواره نظام تشکیل می یافت و هر مردی يك اسب هم یدك می کشید. برای راه بردن پنجاه هزار تا دوپست و پنجاه هزار اسب البته اطلاعات مربوط از وضع ممالک سرراه ضرورت داشت.

تیمور مرتب از تجار و علمای جغرافی ملازم اردو پرسش و مشورت میکرد. و پیشقراولان وی اخبار لازم را میرسانیدند. و در مقدمه پیش آهنگان سپاه عمده ای کارشناس حرکت میکردند و وضع دشمن و وضع محیط را خبر میدادند. و مقدم بر کارشناسان جاسوسان نیز از مرزها اطلاعاتی میفرستادند.

در ابتداء تیمور با حرمراس حرکت میکرد. سارای خانم و دو شاهزاده خانم دیگر و چند نوه (پسری) همراه می آمدند. جاده اصلی خراسان باین قسم جلال تیمور را دید.

در ضمن افسران شهر تبریز را پایگاه عملیات نظامی غرب قرار دادند و دشت قرا باغ آسایشگاه و چراگاه اسبان یدکی شد. تیمور هم سرگرم کاغذ پرانی گشت. ابتداء هیئت نزد خان تاتاری بنام ایدیکو فرستاد. این خان در استپ های روسیه حکومت میکرد. خان ایدیکو پاسخ عجیبی برای تیمور فرستاد.

پاسخ وی چنین بود: «ای تیمور خداوندگار! از دوستی سخن میگوئی. من بیست سال در دربار تو بودم و حبله های تو را می دادم و تو را خوب می شناسم. فقط شمشیر بدست میتوان بد تو دوست شد.» با این حال تاتارهای استپ بیخرف ندانند و از سرراه تیمور کنار رفته داخل کشمکش نشدند. تیمور نامه مؤدبانه بسلطان بایزید ایلدرم (۱) (صاعقه) امیراتور ترك نگاهشته خواهش کرد بقرا یوسف ترکمان و سلطان احمد کیک نکند. در صورتی که قرا یوسف و سلطان

۱- بایزید پسر سلطان مراد اول از سلاطین نامی آن عهد معاصر ما تیمور لنگ بود قسمتی از بالکان را فتح کرد شهر قسطنطنیه را محصور نمود و نه این شرط دست از محاصره برداشت که دو میان در آن شهر مسجد بسازد و بایزید را خلیفه و فرمانروا بدانند و سالانه مبلغی باج بدهند سر اجزاء بایزید به دست تیمور مغلوب و اسیر گشت و هشت ماه پس از سارت در اسکی شهر مرد شرحه

احمد فرمانروای بغداد خود را تحت حمایت بایزید قرار داده جزء متحدین او بودند. تیمور تا آن موقع با سلطان بایزید جنگ شخصی نداشت. تیمور نیروی نظامی ترکان را احترام می نهاد و شاید هم بی میل نبود که اگر آنان در اروپا باقی بمانند اصلاً متعرض آنها نشود.

پاسخ بایزید صلح آمیز نبود. چون نامه بایزید چنین خوانده می شد: «ای سگ ملعون موسوم به تیمور بدان و آگاه باش که ترکان عادت ندارند دوستان پناهنده را پناه ندهند و یا از جنگ با دشمنان بگریزند. و یا بدروغ و حيله و مکر مکاران تسلیم شوند.»

این پاسخ بایزید سبب شد که تیمور جواب حاضر و چسبانی برای وی بفرستد. تیمور این مرتبه بآن موضوع اشاره کرد که پادشاهان عثمانی از نژاد ترکمانهای صحراگرد میباشند و سپس چنین گفت: «گرچه من میدانم ترکمن ها هیچگاه شعور تشخیص قضایا را نداشته اند ولی در هر حال بایزید باید بداند که پیلان ما او را و سپاهیان او را در هم میشکنند و اگر بازم بجنگ ما بیاید البته یشیمان میشود.»

بایزید در جواب تیمور خلاصه ای از فتوحات و سوابق خویش نگاشته یاد آور شد که وی شهسوار اسلام و فرزند شهید و فاتح قلاع کافران در اروپا می باشد. بایزید در پایان چنین اظهار داشت «مدتها بود می خواستیم با تو بجنگیم و سپاس خدایرا که اکنون براد خود رسیدیم اگر تو بجنگ ما نیائی ما تا سلطانیه نو را تعقیب میکنیم تا معلوم شود کی از فتح سربلند میشود و کی از شکست خوار میگردد.»

ظاهراً فاتح تاتار باین نامه اخیر پاسخ فوری نداد. ولی بعداً به بایزید نوشت که اگر قرا یوسف و سلطان احمد را تسلیم کند با او جنگ نخواهد شد.

بایزید چنان پاسخ تند و زننده ای فوراً برای تیمور ارسال داشت که مورخین تیمور جرئت نقل آنرا نکرده اند. هیبتقدر مسلم است که بایزید نام خود را با آب طلا بخط درشت بالای نامه نگاشت و نام تیمور را با مرکب سیاه بخط ریز در پائین رقم زد. در ضمن سایر مطالب زننده که در آن نامه دیده میشد یکی هم این بود که «ای تیمور لنگ به زودی زنت را این قسمت اخیر پیرمرد تاتار و بسیار خشمگین کرد.

در همان موقع که این مکاتبات خصومت آمیز جریان داشت تیمور کارهای مهمی انجام داد .

اول اینکه بانوان حرمسرا و دوداریان را از طریق امن به سلطانیه روانه کرد . سپس قسمت مهم نیروی خویش را برای تجهیز ساختن به قرا باغ روانه کرد و هنک های جداگانه ای را بر ضد گرجی های تفقازاز سمت راست مأمور نمود . مجده از میان جنگل گذشته درخت ها را بریدند و راه باریکی احداث کرده عبور نمودند ساهیان مسیحی را که سر راه آنان بودند مثلثی ساختند و شهر و ده را با آتش و شمشیر ویران کردند . کلیسا ها را آتش زدند و حتی تاکستانها را از بین بر کردند .

این دهنه دیگر هیچ صحبت از متار که و مهلت بیان نی آمد و بر عکس سائهای پیش جز شمشیر و آتش چیزی دیده نمیشد . تیمور در برابر دشمن های متعدد رحم و شفقت نی شناخت .

آری قرن پانزده میلادی با این طریق آغاز شد . و همینکه تدریجاً برفها ذوب گشت تیمور بطرف آسیای صغیر رهسپار گشت و از دره ارضروم گذشت و در وسط تابستان سال ۱۴۰۰ میلادی تمام شهر های آسیای صغیر تا سیواس در تصرف تیمور در آمد . سیواس کلید آسیای صغیر محسوب میشد . پیش آهنگان سپاه ترک با عجله میگریختند و سپاهیان تاتار زیر برج و باروی سیواس تعب میزدند و تیر می گذاردند . سپس تیرها را آتش میزدند و خواه ناخواه برج و بارو فرو می ریخت . سیواس تسلیم شد (۱) و مسلمانان از قتل عام معاف گشتند اما چهار هزار سوار ارمنی که با تاتار جنگیده بودند در خندق شهر زنده زنده به آتش سوخته شدند .

تیمور دستور داد استعکامات سهرنجدید شود . سپس ترکمنهایی که دسته دسته سر راه تیمور بودند متفرق گشتند و تیمور با عجله بصرف مالاطیه رفت و در همان روزی که فرماندار ترك آن شهر از یک دروازه شهر میگریخت تیمور به پشت دروازه دیگر رسید .

آنگاه بجای اینکه در آسیای صغیر پیش برود سپاهیان خود را

۱- سیواس مرکز استان سیواس واقع در کنار رود قزل ابرق در آسیای صغیر مدتی پای تخت ملاطین سلجوقی بوده و اکنون با ده آهن پاره متصل می باشد مترجم

رو بجنوب بطرف سوریه پیش برد . امیران تیمور دسته جمعی نبرد وی آمده اعتراض کردند . آنها یکسال پیش هند را گشوده بودند و از آن موقع تا بحال دوهزار میل راه پیسوده سرگرم جنگ های دیگر گشته اند امیران یاد آور میشدند که شماره دشمنان در سوریه از حد افزون است و شهرهای سوریه قلعه های مستحکم دارد مردان و اسبان فرسوده تیمور براین مشکلات چیره نمیشوند .

تیمور باین حرفها گوش نمیداد و فریاد میزد که « فزونی عده هیچ است » . سرانجام اراده آهنین وی غالب آمده لشکریان بطرف سوریه عزیمت کردند .

تیمور عین تاب را مسخر کرد و سپاهیان مصری را در حلب منتظر خود دید . در اینجا تیمور از عجله خود کاست و روزانه آهسته آهسته حرکت نمود گاه در اطراف اردوگاه ها خندق میکند و گاه سنگرمسی ساخت . مردم سوریه و سپاهیان مسالیک این رفتار تیمور را علامت ضعف دانسته از شهر بیرون آمدند و تیمور هم که این را میخواست در خارج حلب با استقبال آنها شتافت . سپاهیان تاتار از سنگرها بیرون جستند و به دشمن حمله آوردند از پیلان قلعه ای درست کردند تیر اندازان و آتش افروزان در پناه پیلان مشغول کار شدند .

مسالیک و سپاهیان سوریه شکست خورده گریختند . تاتار حلب را گرفته قلعه آنرا ویران ساختند و در ژانویه ۱۴۰۱ بطرف دمشق شتافتند . دمشق از در صلح تو آمد بامید اینکه بعداً سپاهیان برسد و آن شهر را نجات بدهد پیشنهاد دمشق پذیرفته شد و تاتار از آن شهر عبور کردند اما ناگهان از پشت سر مورد حمله مصریان و سپاهیان سوریه گشتند . دو آقاز اوضاع درهم و برهم گشت اما تیمور بزودی اسلوب دیرین خود را بکار برد و میدان را تصفیه نمود .

تیمور و خشمگین از میدان بطرف دمشق تاخت و آن شهر را بیاد قتل و غارت داد . پس از آن در دمشق حریق رخ داد و چند روز ادامه یافته اجساد کشتگان در آتش سوخت . بقیه سپاهیان مصری که زنده ماندند به فلسطین گریختند . بفرمان پادشاه مصر و برای جلوگیری از پیشرفت تیمور آخرین اقدام بعمل آمد . یکی از حشاشین مقداری حشیش مصرف کرده خنجر بدست رو بفاتح لنگ آورد تا مگر او را بکشد . ولی این

تدبیر هم سودی نداد مردك تیره روز دستگیر شد و او را قطعه قطعه کردند. در همان موقع که دمشق میان آتش و خون غوطه میخورد شکل یکی از گنبد های شهر توجه تیمور را جلب کرد و دستور داد نقشه آنرا آماده سازند. این گنبد که بر روی گوری بود بخوبی از صحرا دیده می شد و بصورت جسم پهن گرد نوک نیزی بود که تاتار با آن شکل آشنایی داشتند این گنبد از قاعده بزرگ میشد و بالا میرفت و ناکهان نوک نیزی پیدا میکرد. در واقع گنبد بشکل انار بود.

ظاهراً این گنبد به هیچ يك از کارهای معماری سابق شباهت نداشت و برجستگی و عظمت آن فاتح تاتار را مجذوب ساخت.

این گنبد گرد پهن تو پر دمشق که در آتش سوخت و نابود گشت در آینده نمونه گنبد های عمارات تیمور و اخلاف او شد. يك قرن بعد به هند منتقل شد گنبد تاج محل و کاخهای مغول مطابق آن تهیه گشت. گنبد های تمام کلیساهای روسیه بآن شکل است.

فصل بیست و هفتم

یوحناى اسقف بارویامی رود

تیمور در دمشق نیز طرح تازه ای بکار زد. باین معنی که از جلو رفتن در سرزمین ترکان منصرف شده بطرف صحرائی سوریه بازگشت. قسمتی از سپاهیان خود را بسواحل اراضی مقدس فرستاد تا لشکریان پراکنده مصر را تا حدود عکا تعقیب کنند. همان عکائی که صلیبیان چندی در آن بودند و سرانجام هم سنک پیش پای ناپلئون شد. عمده ای بیشتر هم مأمور حمله و محاصره بغداد شدند.

تیمور خودش از همان راهی که آمده بود بعلب رفت. آنوقت ماه مارس ۱۴۰۱ بود. تیمور آهسته آهسته پیش میرفت زیرا سپاهیان سرسخت تاتار نیز فرسوده شده و احتیاج باسراحت داشتند تیمور در کرانه فرات با سپاهیان بشکار مشغول شد. مورخان می نویسند که گوشت آهوی نر برای شراب آنها مزه خوبی گشت.

در این جا تیمور با پایگاه خود ارتباط کامل برقرار ساخت و از امیران فرمانده پیام هائی دریافت کرد و گزاردشهایی از سرقتند بوی رسید و اطلاعاتی بطور هفتگی از سیواس برای او آمد و این اطلاعات اخیر افکار تازه ای در وی پدید آورد. سیواس دروازه ایلدرم محسوب میشد و تیمور بدون تأمل نیروی عمده ای در دو بیست میلی آن جا گرد آورد.

در این اثناء پیامی از امیران اطراف بغداد رسید که تیمور را به طرف جنوب متوجه کرد.

ظاهر فرمانده قوای بغداد از آن شهر دفاع میکرد. سلطان احمد از بغداد گریخته نزد ایلدرم رفته بود و ضمناً دستور داده بود که اگر خود تیمور بطرف بغداد آمد شهر تسلیم شود. ولی اگر تیمور شخصاً نیامد باید تا رسیدن نیروی ترکان از شهر دفاع بشود.

از آنرو فاتح تاتار در تخت روانى نشسته با عجله به طرف جنوب شتافت .

خبر آمدن تیمور بافسران سلطان احمد رسید . یکی از آنان که تیمور را دیده بود شخصاً بیرون آمد تا او را به بیند و از آمدنش مطمئن شود . فرج مرمانده قوای بغداد چنین مقتضی دید که دستور سلطان احمد را اجراء نکند . شاید برای اینکه پس از بستن دروازه های بغداد به روی تیمور از تسلیم شدن بیم داشت و شاید تصور میکرد که گرمای تابستان تنور گداخته ای در دره نیل مشتعل کرده و این گرمای سوزان تاتار را عقب بر میگرداند . اما او بایستی متوجه میشد که از چهل سال بیان طرف سپاهیان تاتار از محاصره هیچ قلمه ای بعقب برنگشتند .

مردم بغداد بدیوار های ضخیم سنگی شهر اعتماد داشتند و گمان میکردند در برابر تاتار مقاومت میتوانند . آخرین چیزی که تیمور میخواست محاصره و تسلیم بغداد بود . در آنموقع سپاهیان وی قسریب دو سال در میدانها بدون استراحت می جنگیدند . نیروی عمده وی در تبریز برای مقابله با ترکان گرد آمده بود و نقشه اش این بود که خودش هم در آنموقع در آنجا باشد . و چون با شتاب زیاد بطرف بغداد آمده بود ناچار صحرا های خشك سوزان بسی آب و علف را طی کرده با کمی علیق و خواربار دست بگریبان بود .

ولی چه میشود کرد بغداد کلید دجله و محل آسایش و تلاقی احتمالی سپاهیان مصر و آخرین سنگر دشمنان تیمور در آسیا بشمار میآمد . در ظرف یکساعت فکر تیمور عوض شد و قصدی از اردوگاه خود نزد شهر خ فرستاد که باده هنگ کار آزموده جنگ دیده و وعده ای مهیاس برای محاصره بغداد از شمال عزیمت کند . دست ای هم برای مراقبت عبیت ترکان در آسیای صغیر مأموریت بدستند و دستوری بری محمد مقیم سمرقند فرستاده شد که با سپاهیان سمرقند بطرف مغرب شتابد (۱) همینکه شهر خ نزدیک

۱ - اروپائیز ۱۳۹۹ تا پائیز ۱۴۰۱ میلادی تمام نقشه های تیمور سری مقابله با سلطان بایزید بکار میرفت . در این موقع که تیمور مشغول محاصره بغداد بود بایزید با قراغبال (اردو) بآسیا میآید . گرمسرتور ترک هتی بیشتر بکار میرود و پیش از سقوط بغداد در میدان حاضر میگشتند . ترسزد بدون تدارک خدائی از اختیار میدید .

هنگ مراقب تیمور مسکن بود علیت بایزید را به تیمور اطلاع میداد و تیمور میتوانست در ظرف چند هفته بقوی عمر می سمرقند معین گردد مؤلف

بغداد رسید تیمور فرمان داد از سواران وی رسماً بازدید شود. لذا صد هزار سوار با پرچم‌ها و طبل و کوس جنگی در برابر چشم مردم بغداد رژه رفتند. این نمایش هم مؤثر واقع نشد و تیمور را با حالت وحشیانه و ادا کار ساخت.

در پایین شهر بغداد پلی از قایق‌ها روی دجله افکندند و سپاهیان را از آن کرانه بآن کرانه انتقال دادند تا از فرار مردم شهر جلوگیری نمایند. اطراف شهر بیاد قتل و غارت رفت و همه تقاطع‌تابه به تصرف سپاهیان درآمد. و محاصره حلقه مانند بساحت دوازده میل آغاز گردید. از جنگل‌های دور دست الوار بسیاری آوردند و از آن الوار برج‌هایی ساختند. و روی آن برج‌ها منجیق و سنگ افکن برده داخل شهر بغداد و برج و باروهای شهر را سنگباران نمودند.

در عین حال تپ چیان زیر پایه‌های برج و بارو تپ زدند. در ظرف چند روز دیوارهای قسمت خارج شهر پایین آمد. اما مردم بغداد پشت این دیوارهای درهم ریخته دیوارهای دیگری با سنگ و آهنک برپا داشته بوسیله آتش افکن‌ها آنها را مجهز کردند.

سرداران تیمور خواهش کردند که دستور حمله بدهد. گرما کشته بود. بقسی که مطابق اظهارات مورخان پرنده در میان زمین و آسمان جان میداد. سر بازاری که در پرتو حرارت منعکس از گل‌های سوزان مشغول کار بودند میان اسلحه‌های آهنین خود آب پزمیشدند.

تاتار پیر راضی نمیشد که دهل بزرگ بغداد در آید و حمله را اعلام دارد. یک هفته گذشت و مهندسین عملیات محاصره را ادامه دادند. سر بازان از نزدیکهای ظهر تا عصر به پناه‌گاه‌ها میرفتند.

ولی ناگهان یک روز در وسط ظهر تیمور ضربت خود را وارد آورد. در آن ساعت ظهر که مدافعین شهر در پناه‌گاه‌ها بسر میبردند و فقط چند دیده‌بان روی برج‌ها کشیک میدادند ناگهان دلیران برگزیده تاتار با تیر و پناه‌ها از کمین‌گاه بیرون جستند. همین عمل ناگهانی موجب موفقیت شد. نور الدین که در جنگ‌های پیش تیمور را از حمله توکتامیش نجات داده بود در آن موقع بقلعه حصار رسید و پرچم دم‌اسب را که با هلال ضلامزین بود بر فراز قلعه برافراشت.

نگاه کوس بغداد درآمد و تمام هنگ‌ها بطرف شهر رو آوردند

نور الدین وارد خیابان بغداد گشت و پشت سراو تاتار سلجشور فرود آمدند . در آن ظهر گرما که همه چیز سوخته و برشته بود تاتار یکی از محله های بغداد را تصرف کرده مردم آنجا را بطرف رودخانه راندند . و قسمت شهر که در کرانه رود بود مورد حمله قرار گرفت بطوری که شرح و توصیف آن مناظر وحشت آور قابل ذکر نیست و چه بهتر که بسکوت بر گزار گردد . مردان تیمور که از کثرت تلفات و رنج گرما خشمگین و متأثر بودند دیوانه وار مردم بغداد را قتل عام نمودند .

مورخ آنان میگوید بغدادی که دارالسلام لقب داشت در آنروز دارالعذاب و جهنم شد . فرج فرمانده دفاع بغداد که توی قایق بطرفی میگریخت با تیر تاتار کشته شد و جسدش را از قایق بکرانه رود کشیدند . صدویست مناره از سر های بریده بر پا گشت و شاید نود هزار نفر در آن روز بقتل رسید . تیمور فرمان داد همه دیوارها را با خاک یکسان سازند و باستنای مسجدها و پاره عمارات مذهبی بقیه بناها را بکوبند .

باینقسم نام بغداد از صفحه تاریخ محو شد . گرچه بعداً خرابه های بغداد را تصرف کردند ولی از آن تاریخ به بعد بغداد در امور جهانی بی اهمیت ماند . خبر سقوط بغداد بتمام شهرهای تابع تیمور وهم چنین به سلطان بایزید توسط فتح نامه ها ابلاغ گشت .

هینکه طوفان و حمله بغداد پایان یافت سلطان احمد فرمانروای سابق آنشهر به پای تخت خود باز آمد . تیمور که اینرا شنید عده ای را مأمور دستگیری این فرمانروای گریز با ساخت . مورخین میگویند سلطان احمد نیم برهنه از روی رودخانه گریخت وزیر بسا بایزید پناه برد .

تیمور با شاهرخ و چند سردار با عجله بطرف تبریز شتافت . و سپهین و مأمورین معاصره را دستور داد بتانی دنیاى وی به تبریز بیایند . بغداد در ماه ژوئن سقوط کرد و تیمور در ژوئیه ۱۴۰۱ میلادی مجدد در پیگده خویش (تبریز) پدیده گشت . در آن موقع نوا و محمد از شاهرخ حراسان پیش آمده به نیشابور رسیده بود و عده ای از قوای مقیم سمرقند را همراه میآورد . شاهرخ در نزدیکی پیگده بسر میبرد . و بدین ترتیب لشکر کشی اول پایان پذیرفت .

تیمور از يك ستون دشمن بستون دیگر برفت . در مدت چهار روزه در

میدان بزرگ و چند میدان کوچک جنگید و غریب دوازده دژ را بعمله گرفت از نظر کویین دشمن این عملیات بسیار مورد توجه بود چه که قبل از میدان آمدن بایزید تمام متحدین وی درهم شکست شد .

آنموقع برای مقابله با ترکان از نظر فصل مناسب نبود و سپاهیان تاتار با خوشوقتی عزیمت بمیدان را برای سال بعد گذاردند . در ضمن صدای طبل سپاه امیر محمد در نزدیکی تبریز بگوش رسید و سرداران تیمور باستقبال وی بیرون شتافتند .

دیدن سپاهیان تازه نفس خوش اسلحه سمرقند لشکر تیمور را به شگفت آورد . و پرچم‌های این سپاه سمرقند يك رنگ بود زرد و سبز و سرخ و غیره تمام اسب‌ها علاوه بر زین سینه بند حتی زره و جای کمان داشتند که همه يك رنگ بود. سرداران جنگ دیده تیمور که هند و کرانه دریای سیاه و فلسطین را با تیمور طی کرده و با وی به تبریز آمده بودند در باطن باین تجملات حسد میبردند و در ظاهر باستهزاء بآن مینگریستند . تیمور بفکر افتاد کانالی را که یونانیان برای رودارس گشوده بودند و اکنون بسته شده بود دوباره بگشاید . و همچنین در صدد برآمد راه بازرگانی افریقا و اروپا را دایر بسازد . تیمور به توسط یوحنا اسقف سلطانیه نامه محبت آمیزی بشارل ششم پادشاه فرانسه نوشته و اسقف را باروپا فرستاد (۱)

همان اوقات نمایندگانسی از جنوا نزد تاتار فاتح آمده برای مبارزه با تجار ونیس از وی کمک خواستند . و محرمانه از طرف امپراتور مسیحی قسطنطنیه که تحت نظر بایزید بود استدهای همراهی کردند

۱ - در تواریخ مربوط مکرر اظهار شده که تیمور از شارل خواسته بود دنیا را میان خودشان تقسیم کنند اما از دو نامه‌ای که تیمور برای شارل فرستاده چنین چیزی مفهوم نمیشود . از قرار معلوم اسقف سلطانیه (یوحنا) به تیمور فهمائیده بود که شارل بزرگترین پادشاه اروپا میباشد همانطور که تیمور مقتدر ترین پادشاه آسیا میباشد . تیمور بچنگ بایزید دشمن شارل میرفت و امید تیمور این بود که میان مردم تاتار و فرانسه روابط بازرگانی دایر گردد . تیمور ضمناً در نامه خویش افزوده بود که یوحنا اسقف جز در امور مذهبی در هر مورد دیگر حق مذاکره دارد . مؤلف

فصل بیست و هشتم آخرین جنگ صلیبی

اینک برای درك حقیقت قضایا باید يك لحظه متوجه اروپا شد . در مدت دو نسل امپراتوران قسطنطنیه که جز نام امپراتوری چیز دیگری نداشتند تحت نظر ترکان میزیستند و ترکان از آسیای صغیر پاروپا هجوم آورده ممالک بالکان را زیر پا در کرده تا کرانه دریای سیاه پیش می رفتند .

فاتحان جدید یعنی ترکان عثمانی در معرکه « کوسوا » سربیی های دلیر را درهم شکستند و به مجارستان دست یافتند . ترکان سربازان لجوج منظمی بودند و با حزارت تمام مانند سگ از امپراتور خویش حمایت می کردند . گرچه سواره نظام آنان بخصوص « سپاهیان » چندان تعریف نداشتند و لسی پیاده نظام ترك بنام جان شار دلیران و جنگجویان فوق العاده بشمار می آمدند .

ترکان با سکنه ممالک مدیترانه شرقی و بندگان مسیحی آنان یعنی یونانیان و اسلاوها توالد و تناسل کرده ژاد جدیدی پدید آورده بودند بایزید مانند سایر ترکان محسنات و معایبی داشت . وی دلیر و آشوب طلب و در عین حال توانا و سفاک بود . و نخستین کاری که پس از چموس بر تخت سلطنت از وی سرزد خفه کردن برادرش بود . و از فوجت خویش اظهار افتخار میکرد و گزافه گوئی مینمود که پس از شکست اتریش بفرانسه میرود و در معبد سن پتر اسپن خود را عمیق میدهد . بایزید معنای فرمانروای قسطنطنیه بود اگرچه اسم آن مستر نداشت . متصرفات بایزید تا پشت دیوار قسطنطنیه پیش می آمد . قضایای بایزید در چند دادگاه قسطنطنیه عضویت داشتند و ز درماریه قسطنطنیه اذان گویان ترکان مسلمان را بادی فریضه دعوت میکردند .

مانوئل امپراتور قسطنطنیه برای در دست داشتن آن شهر بیایزیه باج میداد . جنوا و ونیس طوری با وی رفتار میکردند که اورا فرمانروای آینده خود میدانستند . ترکان قسطنطنیه را با آن باغها و کاخ ها شهر موهود خویش یعنی استامبول میدیدند .

برچم اسلام از مکه تا پشت دروازه قسطنطنیه رسیده بود . فقط دیوار های ضخیم و سلحشوران اروپا از سقوط آن شهر جلو گیری میکردند . مندلک پایزید در صدد تصرف شهر بود . و در واقع نقشه محاصره آنرا می کشید . که ناگاه فریاد جنگ صلیبی در اروپا برخاست .

این جنگ صلیبی بر ضد ترکان تهیه میشد . سیگیس موند مجار که پیش از دیگران در معرض خطر ترکان بود سر دسته این لشکر کشی بشمار میآمد . فیلیپ بورگوندی هم بخاطر خود آتش را دامن میزد .

تا مدتی در سراسر اروپا سکوت و آرامش برقرار بود . وقایع مهم روز یعنی جنگ های بزرگ مذهبی و اختلافات دینی و جنگ های صد ساله کشاکش اجتماعات امپراتوری آرزوهای طبقه رنجبر برای تصرف اراضی و اموال پس از شکنجه ها و عذابهای جسمانی - یکی پس از دیگری در طاق تسیان رفته و اشراف و بزرگان سرتا پا مطیع کلیسا بودند .

پادشاه فرانسه که بجزون ادواری گرفتار بود موقتاً بیادشاه مجار کمک داد پادشاه مجار گرچه سالم بود ولی احساسات شدیدی بکار می برد .

از انگلستان و هلند داوطلبان آمدند . فهرست این جنگجویان صلیبی اخیر عبارت از صورت مشروح قبایل مختلف اروپا میباشد . بی پدران ناحیه ساوای و فردریک هوبنزلن سردار دلیران پروس . فرمانروای کل رود و سن قهرمانان سن ژان و بارون هائی که امپراتور آلمان را انتخاب می کردند و بختداران ده ها و شهرها و فرماندهان قلعه ها و سلحشوران همه جمع آمدند . میان آنان تیره های طوایف بار - آرتوایس بورگندی و سن پان دپسه میشد . مارشال و دریا سالار و سردار های فرانسه جزه آنان یاست می شدند و همه این ها تحت نظر کونت نورس اداره می شدند (۱)

۱ - بین شخص پرفیدیب بورگوندی و نواده پادشاه فرانسه بود . و فقط بواسطه شهنشاه بودن فرمانده قوا شد و گر نه هیچ نوع استعداد و تجربه نظامی و فرماندهی نداشت . و آن